

ادیس اشتر رطہ

تیارت  
کر کم از سرہ

با مقدمه و حواشی باقر مؤمنی

---

تیاتر گریم شیرهای

---

## تیاتر کریم شیرهای

با مقدمه و حواشی باقر مؤمنی

## فهرست

۷	کمدی ایرانی و ...
۹	تمزیه
۱۶	معر که و نمایش عروسکی
۲۰	کمدی ایرانی با تقلید
۳۱	کریم شبره‌ای
۳۷	نمايشنامه کریم شبره‌ای
۴۱	ارزیابی نمايشنامه
۴۳	متحویات نمايشنامه
۴۹	مأخذ مقدمه
۵۳	تبآ تو کریم شبره‌ای



نشر سپیده

- 
- نیایر کریم شبره‌ای
  - چاپ اول
  - بهار ۲۵۲۷
  - چاپخانه فاروس ایران

کمدی ایرانی

و

## تیاتر کریم شیره‌ای

در سال ۱۸۵۱ نویسنده‌ای پیشتاز پس از بیان شرحی درباره‌تر اژدی و کمدی و ذکر اینکه «در ممالک فرنگستان... گاه کیفیت مصیبت و گاه کیفیت بهجهت را بواسطه تشبیهات اظهار می‌نمایند» می‌نویسد: «در میان ملت‌اسلام تا این زمان همین مثل مصیبت متداول بوده، این هم بواسطه تشبیه و تقریر در کمال نقصان و قصور» و «اما نقل بهجهت بواسطه تشبیهات هر گز رسم نیست و در این خصوص تا حال بهبیچو جه تصنیفی نوشته نشده است».<sup>۱</sup> قریب چهل سال بعد نیز در سال ۱۸۸۸ – آلفونس سیلیر یک ایران‌شناس فرانسوی در مقدمه مفصلی که بر دوتا از کمدی‌های همین نویسنده پیشتاز نوشته پس از ستایش فراوان از تعزیه بعنوان درام ایرانی اظهار تأسف می‌کند که «اگر از درام به کمدی پردازیم

۱- میرزا فتحعلی آخوندزاده، «مقالات»، صفحه ۷۲، گردآورنده باقر مؤمنی، انتشارات شبکیه، تهران، ۱۳۵۱ هجری شمسی.

فقری کم و بیش معادل آنچه که نزد همه مسلمانان وجوددارد ملاحظه خواهیم کرد». او سپس می‌افزایدکه «اگر از چند نمونه که در سالباهای اخیر در ترکیه یا ایران بتقلید از نایاشنامه‌های اروپائی بوجود آمده بگذریم ناگزیر باید پیذیریم که در تمام شرق اسلامی کمدمی‌هنوز در مرحله جنبینی است» و هنوز «فاصله‌ای عظیم تقلیدهای ایرانی یا ترک را از کمدمی اخلاقی اروپائی جدا نمی‌سازد». این منتقد اظهار عقیده‌میکندکه «در کشورهای مسلمان مذهب اسلام مانع اساسی رواج کمدمی است» ولی اضافه میکندکه «اهمیت این مانع در ایران کمتر از ترکیه یا کشورهای غربی است زیرا مذهب شیعه کمتر از اسلام ارتکتسن دپار محدودیت است».<sup>۶۰</sup> ولی حقیقت اینست که در این زمان کمدمی ایرانی نه تنها در راه شکل‌گرفتن بود بلکه آثاری مانند کمدمی‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده، که تمام قوانین کمدمی در آنها مرعاثمان شده، رایج بوده و کسانی مانند میرزا آقا تبریزی به پیروی از او به خلق کمدمی‌های، هر چند قابل ایراد، دستورده بودند.

شکنیست که مراحل فراوانی طی شد تا کمدمی بمفهوم فرنگی آن در ایران شکل گرفت اما در حقیقت باید دانست که ایرانی از دیرباز «نقل بهجهت» را، اگر نه بصورت کمدمی اروپائی، لاقل بصورت خاص خود می‌شناخته و حتی آنرا

(در کمدمی ترکی) P. XXIV

نظم و ترتیبی بیشتر شد و در چریان مبارزه با افکار و عناصر کهنه تکامل یافت. در تالار نمایش دارالفنون، باهمه مخالفت ملایان، بطور خصوصی «نمایش‌های داده می‌شد که تنها شاه و خانواده سلطنتی در آن حضور نمی‌باختند» و از جمله «یکی از نایاشنامه‌های مولیر بنام گزارش مردم‌گریز را بعرض نمایش» گذاشتند.<sup>۶۱</sup> اما «در قفقاز ایرانیانی که در آنجا ساکن بودند [و آزادی عمل بیشتری داشتند] یک تأثر مدرن بوجود آوردند. آنها گروه‌های سازمان دادند و نایاشنامه‌های را که به زندگی عمومی و تاریخ ایران مربوط می‌شد، مانند کاوه آهنگر، نادرشاه افشار آغا محمد خان قاجار وغیره بازی می‌کردند».<sup>۶۲</sup>

در داخل ایران تأثر هنری از دوسو «با تأثر پوپولر درآمیخت و از این آمیزه تأثر مدرن ایرانی بوجود آمد که بازی بعضی هنرپیشه‌ها موضوع بعضی نایاشنامه‌ها [وحتی صحنه آرائی‌ها] همچنان تا دیرزمانی خصوصیات تأثر پوپولر را در خود حفظ کرد».<sup>۶۳</sup> از یک طرف تکیه دولت باراه دادن نمونه‌های درام غیر مذهبی که مشخصاتی از درام فرنگی را نیز بعارتی می‌گرفت میدانی برای نفوذ این نوع نمایش در تعزیه باز کرده از سوی دیگر برخی لوطنی‌ها می‌کوشیدند که تقلیدهای خود را از نظر صحنه و مضامون به تأثر فرنگی نزدیک سازند کما اینکه گفته می‌شود کریم

در این نمایش‌ها ملاهای ریائی، حاجی‌آقاهای طماع و مال مردم‌خور، مالداران و گاه هم صاحبان مناصب و قدرت پسخره گرفته میشدند. از فساد عمومی و خلقيات مردم و قشرهای مختلف اجتماعی نیز انتقاد میشد.

بهرحال، اگر تقلید حتی در آغاز صرفاًهم باخاطر تفریح خاطر ولذت‌جوئی بوجود آمده باشد هنرمندان که در معیط استه و ستم‌زده نمیتوانستند نظرات انتقادی خود را صریعاً بیان کنند از پوشش تقلید و لطیفه استفاده کردند و برای نقد معايب و بقول بعضی‌ها تهدیب جامعه از آن سلاحی ساختند. بقول بیضائی دیگر «اینجاشو خی و مضجعکه اغلب و سیله‌ای طرف برای تلطیف زندگانی نیست»، بعکس... و سیله‌ایست کینه‌جویانه بر علیه لحظه‌های ثابت و ساکن و راکد و تلخ و سرپوشی است برای انتقادها و نیشخندهای تند و زخت و حتی گاهی مستحبجن<sup>۶۰</sup>

#### کریم شیره‌ای

شک نیست که نقد هنرمندانه مقاصد اجتماعی و بویژه پسخره‌گرفتن رفتارهای مقامات قدرت و نظامهای موجود حکومتی استعدادی خاص لازم دارد که فقط از عهده هنرمندان واقعی بر می‌آید. در تاریخ گذشته ایران چنین استعدادهایی را فراوان میتوان سراغ کرد، اما ازاواسط قرن ۱۹ ببعد که تضادهای درون‌جامعه تشید می‌شد و بویژه نفوذ فرنگ

شیره‌ای کمدی‌هایی مانند «دلک مازندرانی»، «یکزن و سه‌مند» و مانند اینهارا، که ظاهراً تقلیدهایی تحت تأثیر کمدی‌های فرنگی بوده‌اند بوجود آورده است.<sup>۶۲</sup>

گفته‌اند که اینگونه نمایشها بیشتر بخاطر تفریح تماشچیان بوجود آمده که همیشه بر حسب ذوق و سلیمان آنان بالطیفه‌هایی طریف و اغلب رکیک و یا اطنزهای هزلیها همراه بوده‌ایا بازیگران تقلید تیپ‌های اجتماعی و یا شهرستاني را بصورتی مسخره در می‌آورده‌اند و لی اندک اندک نمایشنامه‌های کمدی ایرانی به نقد تند اجتماعی و سیاسی تبدیل شده است.

میرزا حسین خان پسر محمد ابراهیم خان تحولیدار در «جهرافیای اصفهان» که بسال ۱۸۷۶ (اوخر ربيع الآخر ۱۲۹۴ هـ. ق.) تالیف یافته در توصیف «لوطی‌های سرخانچه استاد بقال» مینویسد: «حکماء قدیم بقال بازی را بنابر مصالح چند اختراع نموده‌اند؛ ظاهراً این بازی را در عیش‌ها اسباب طرب و ضحك قرارداده‌اند و با ملت آن مفید فواید بسیاری است در سیاست‌مدن...»<sup>۶۳</sup> مبنای بازی مزبور در آن بوده که اعمال ناشایسته از هر کس بظہور رسید علی وجوه الاقبح بمتثال لنفو و اقوال اشعن تقليد آنها نماید که قبایح رامجسم و در نظرها مشهود و محسوس کنند تا ز راه دفع فاسد به افسد منجر فرین را منفعل سازند.<sup>۶۴</sup>

اروپانی، آکاها و پیشتر از جامعه ایران را بادیده دنیای تازه‌ای آشنا میکند، تعداد این هنرمندان افزایش میباشد که در پایخت و سایر شهرستانها نقش خود را باهنرمندی و جسارتی خاص انجام میداده اند.

حاج زین‌العابدین مراغه‌ای در اوایل قرن نوزده بطنز مینوشت که در ایران «مسخره و هدیان گوی... خیلی هستند، از مطریان و رقصان هم خیلی هستند که نفوذ و قولشان در نزد امرا و وزراء پیشرفت دارد. تماماً مشاهده‌الله نسبت خانی و معتمدی دارند».۶۶ امامیز احسین تحولیدار «اینکه الواط» را «اینمه محبات مردم» مینخواهد که از آن‌ها فایده‌های بزرگی بهظور رسیده و «در بسیاری از موارد مهمات بزرگ از لطایف این جماعت صورت پذیرشده است. این نویسنده از جمله حادثه‌ای رادر اصفهان بیاد می‌آورد که هنگام «تشrif فرمائی» «موکب همایون شاهنشاه غفران پناه» روی داده است. در این زمان «معبرها و قراولخانه‌های شهر جمیعاً چاتمه سرباز یا مستحفظ، از خان‌ها تفتیگ میخواستند و از اعیان و ملاها مقصراً، از ساکنین بلده و دهات سیور و سات از مالکین و عمال شهر و بلوکات هشتادهزار سومان بقایای لاوصول سنتوات. ملاهای بلد بدنام، اکابر و ارکان متهشم، اعیان و اشراف مغوف، الواط خونخوار، مفسدین مخفی، کسبه وزارعین مستأصل، سلطان زمان در غضب،... بر ارات

۶۶ - حاج زین‌العابدین مراغه‌ای، سیاحت‌نامه ابراهیم بیگ، نشر اندیشه، تهران، ۱۳۵۳ شمسی، ص ۲۲۰

بصورت کمدی‌های کوچک‌سبک *Vaudville* تغییر شکل بدید و شاید هم به حد کمدی بمعنای واقعی خود برسد.<sup>۴۹</sup> برای مامرز دقیق میان‌تماشا، تقلید، کپیت بازی، بقال بازی و اصطلاحات دیگر کمدی ایرانی، تحول و تبدیل این نام‌ها به یکدیگر و یا تفاوت‌های میان آنها دانسته نیست اما آنچه دانسته است اینست که بقال بازی که ظاهراً آخرین اصطلاح درباره کمدی ایرانی است تکامل تمام اشکالی است که این کمدی در گذشته داشته است. نمایش کمدی ایرانی از قرار معلوم از حرکات و اطوارها و گفتارها و لطیفه‌های یکنفره آغاز شده و به نمایش‌های دونفره و بالاخره چند نفره با مضامین مشخص رسیده است.

البته قضاوت و ارزیابی ایران‌شناسان و مسافران فرنگی از آنچه که تقلید رادر مقایسه مطلق با کمدی اروپائی می‌سینجدند نمیتواند چندان دقیق باشد زیرا راهی راکه این کمدی پیموده و شرایطی که در آن رشد کرده باراه و شرایط تقلید ایرانی بسیار متفاوت است با این‌شهه همان سلیمانی اعتراف میکنند که تمثاً «نمونه‌هایی از انسریگ کمیک، مقداری مشاهده و بعضی کیفیت راکه ازو اوقایتی اخذ شده ارائه میکند».<sup>۵۰</sup> بهر حال بنظر میرسد که اگر بتوان تعزیه رادرام یا تراژدی ایرانی نامیدلیلی و جوخداندارکه تقلید، کمدی ایرانی نامیده نشود بویژه که این کمدی نه تنها از نظر

## ۲۶ / تیاتر کریم شیره‌ای

اجتماعی دارای بردی پیش از تعزیه بوده است بلکه بشهادت یادداشت‌های مسافران فرنگی حتی در رساله‌ای اول قرن نوزده از نظر مضمون و اجرا شکل و شیوه شناخته شده و پروردگاری خاص خود داشته است.

میدانیم که این نوع نمایش در جریان تکامل خود از محدوده تنگ و دونفره بیرون می‌آید و به مرحله یک کمدی کامل با پرسنل‌های متعدد و مضمون واحد میرسد. برای نمونه میتوان همین «تیاتر کریم شیره‌ای» را یادآور شد که دارای چندین پرسنل‌های متعدد و مضمون آن به‌حال در مسیر واحدی سیر می‌کند.

معلم نیست چرا شخصیت اصلی این نمایشنامه هامعولاً یک بقال چه تنک مایه وجه ثروتمند است<sup>۵۱</sup> ولی هرچه هست قطعاً نام بقال بازی مانند کچلک بازی از اسم قهرمان اصلی آن گرفته شده است و اساساً بنظر میرسد که اسم‌های مختلف برای نمایش‌های عروسکی و یا تقلیدها پیش از روی قهرمان اصلی داستان، مانند «پهلوان کچل» یا «شاه سلیم» و امثال اینها اتخاذ شده و از نظر نمایشی مقوله‌های جداگانه‌ای نیستند.

۵۱- میرزا آقا تبریزی نویسنده اولین نمایشنامه‌های چهارگانه فارسی در سال ۱۲۸۸ (۱۸۷۱ میلی) در مؤخره کتاب خویش ضمن انتقاد از وضع تجارت و تجارت ایرانی خطاب به کریم شیره‌ای مینویسد: «مالی دوازده ماه در مجلس و محاکم بازی در می‌آورند، امشن بقال بازی است. آقای کریم شیره‌ای، از بقال‌بیچاره چه میخواهی؟ بیا تاجر بازی در آر و بیین این الواط بچه طورها مال مردم را مینخورند.»

## ادبیات مشروطه / ۲۷

به حال کمدی ایرانی طبعاً در تکامل خود نمیتوانست از نظر پرسنل‌های اصلی محدود بماند و با نفوذ فرهنگ و بویژه تأثیر فرنگی قهرمان‌های تازه‌ای به فهرست نام اضافه شوند افزویدند و حتی برخی از آنها بصورت شخصیت اصلی نمایشنامه در می‌آمدند مانند فکلی که در اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن بیستم جزء شخصیت‌های تفکیک ناپذیر یک سلسله از نمایش‌های احاجی آقاوسیاه که در اکثر نمایش‌ها نقشی اساسی یافتند و باین ترتیب زمانی رسید که اجزاء ثابت کمدی‌ها حداقل به پنج نفر افزایش یافته که عبارت بودند از حاجی آقا، خانم، نوکر (غلب‌سیاه)، کنیز و فکلی.<sup>۵۲</sup>

از قرار اعلوم «بعضی نمایش‌های مر بوط به بقال بازی بصورت پانتومیم اجرا می‌شده»<sup>۵۳</sup> ولی اکثریت آنها با کلام و گفتار همراه بوده‌اند. در این کمدی، برخلاف تعزیه که گفتارها مشخص بود و حتی بازیگران از روی بیاض‌های خود نقش خود را بازگو می‌کردند، هیچگونه نمایشنامه نوشته‌ای وجود نداشت. یکی از ایران‌شناسان می‌گوید «در تماشا نه مقرراتی وجود دارد و نه شرط و قراری؛ این یک بدیهی‌گویی است که تابع هو و ذوق بازیگر است... و چون تمثیل‌چیان این‌گونه نمایش‌ها معمولاً مردم عامی هستند بازیگران بازیگرانی مبتدل، آکنده از بازی لغات و شوخی‌های

۵۲- رجوع به مجید‌رضوانی، ص ۱۱۱ - ۵۳- همانجا، ص ۱۱۳.

رکیک با آنها سخن می‌گویند».<sup>۵۴</sup> اما بنظر میرسد که در این مورد سخن رضوانی به حقیقت نزدیکتر باشد که می‌گوید: «سر پرست نمایش یک موضوع کلی میداد و هنر پیشگان پرروی این طرح هر طور دلشان می‌خواست میر پیدند و میدوختند»<sup>۵۵</sup> و آزاد بودند که هر چه و هر کار به ذهن شان میر سد بگویند و بکنند. باین ترتیب «بازی هنر پیشگان هم قراردادی بود و هم اختیاری»<sup>۵۶</sup> و «برای اینکه نمایش درباره اپر تماشاچیان با موفقیت مواجه شود بامداد آنان تطبیق داده می‌شده».<sup>۵۷</sup> اجرای نمایش در عین حال مناسب با امکانات صورت می‌گرفت. رضوانی مینوشت: «در این نمایش دکور وجود ندارد؛ قالیچه‌ای اویخته بجای پرده و دکور هردو بکار می‌رود. نمایش بر روی سکوی انتخی به ارتفاع چند سانتی‌متر بر گزار می‌شود، حتی گاه از تخت و قالی نیز خبری نیست و هنرمندان در اطاقی لخت و دریک صحنهٔ خیالی بازی می‌کنند. به کریم ولباس بسیار کم توجه می‌شود و یک ریش از پبه یا موی بز که هنرپیشه‌ها بصورت میچسبانند رضای خاطر کامل تماشاچیان را تأمین می‌کند.» باین ترتیب «نمایش میتواند در هر موقع و در هر جا جویان یابد».<sup>۵۸</sup>

با اینهمه از اولیل نیمة دوم قرن نوزدهم در اثر آشنائی با تئاتر اروپائی، ایران نیز دارای تماشاخانهٔ پیشرفته و

۵۴— دوکنی ترکی، من XXXIII ۵۵— مجدد رضوانی، من ۱۱۱  
۵۶— همانجا، من ۱۰۹ ۵۷— همانجا، من ۱۱۴ ۵۸— همانجا، من ۱۱۰

کریم‌شیره‌ای علاوه بر این، در لحظهٔ تاریخی معینی که میزیسته امکان یافته بعنوان یکی از تلفیق‌کنندگان «تقلید» و «کمدی» نقش خود را در تکامل کمدی ایرانی بازی کند. نمایشنامهٔ «منسوب به کریم‌شیره‌ای» که بقول نویسندهٔ اش «شرحی از بد بختی و مجملی از زیبونی و سختی اهالی ایران» است و «در لباس قصه و طرز تیاتر فرنگیان» تنظیم شده خود عنوان انتقادگر سیاسی بی پروا و همچنین بیان کنندهٔ تقلید بطرز تیاتر فرنگ را در خورشان او میدانسته‌اند.

#### نمایشنامه کریم شیره‌ای

از قرار معلوم انتشار این نمایشنامه برای نخستین بار در سال ۱۳۲۳ بوسیلهٔ امیر معز در مجلهٔ «هولیوود» آغاز می‌شود که بعلت عدم انتشار مجلهٔ ناقص می‌ماند. جنتی عطائی که این اطلاع را میدهد مینویسد که نمایشنامهٔ «نامبرده» برای اولین بار در سال ۱۳۱۷ بوسیلهٔ آقا سیدعلی نصرت‌ریس واستاد هنرستان هنرپیشگی بما معروفی شده است<sup>۵۹</sup> اما بدون شک غیر از دونفر نامبرده بسیاری کسان سال‌ها پیش از اینان از وجود نمایشنامهٔ «منسوب به کریم شیره‌ای» باخبر بوده‌اند و نسخه‌هایی از آن حتی در سال‌های اول قرن چهاردهم هجری قمری دست بدست می‌گشته‌است. چنانکه علاوه بر

نسخه‌ای که در اختیار فکری امیرمعز بوده و ظاهر آبها میریکا  
فرستاده شده مازلدونسته‌دیگر نیز خبرداریم؛ یکی نسخه‌ای  
که مورداستفاده ماست و در انتیتی آثار خطی که که لیدزه  
وابسته به فرهنگستان علوم جمهوری سوسیالیستی گرجستان  
ضبط است و دیگری نسخه‌ای که در کتابخانه‌ملی تبریز موجود  
است.<sup>۷۸</sup>

جنتی عطائی خود نسخه ناقص نمایشنامه را - تابیانه مجلس چهارم - در کتاب خویش زیر عنوان «بقال بازی در حضور» چاپ کرده، اما در هیچکجا از نسخه‌های مورد بحث اشاره‌ای به عنوان «بقال بازی» نشده است. در نسخه‌ما نمایشنامه در پنج مجلس و عنوان آن «کتاب منسوب به کریم شیره‌ای» است و نسخه کتابخانه ملی تبریز، عنوان «تئاتر کریم شیره‌ای» دارد. دستاویز این نویسنده برای گذاشتن عنوان «بقال بازی»، که اسمی عام برای یک رشته از تقلیده است، ظاهراً سخن «استادهنستان هنرپیشگی» بوده که گفته است «این نمایش که موسوم به بقال بازی است در شب عید توروز در قصر سلطنتی داده میشد».<sup>۷۹</sup>

نویسنده نمایشنامه و تاریخ دقیق آن معلوم نیست. نسخه اولی نویسنده آنرا «یکی از رجال» و دومی، که مورداستفاده ماست، «یکی از دانشوران» ذکر کرده و سومی اساساً فاقد

۷۸- نسخه آکادمی علوم گرجستان ۵۸ صفحه و نسخه کتابخانه ملی تبریز ۴۱+۳ صفحه است.  
۷۹- جنتی عطائی، ص ۲۸.

هر نوع اشاره‌ای به نویسنده یا تنظیم‌کننده است. اما بهرام بیضائی ضمن اشاره به «جستجوی» ابسو القاسم چنتی و دیگران برای یافتن نویسنده نمایشنامه، آب پاکی بروی دست ممه ریخته و اظهار نظر کرده که «بقال بازی فوق نویسنده نداشته و تنها ثبت یک بازی فی البداهه بازیگران است». <sup>۸۰</sup> روشن است که این اظهار نظر قاطع‌انه صرف‌آبانتی برحده و تصویری کاملاً غیر مستند است. زیرا ثبت ساده یک بازی نمی‌تواند این همه آشفته و نامر بوط باشد و نمایشنامه بدون شک نویسنده‌ای داشته که در تنظیم آن تحت تأثیر تقلیدها و نمایش‌های کمدی آن زمان بوده است که در عین حال بقول خودش یا کاتب نمایشنامه خواسته آنرا «بطلز تیاتر فرنگیان» تنظیم کند. او در عین حال مانند بسیاری از نویسنده‌گان آن زمان خود را از ترس مجازات پنهان داشته است.

اما در مورد تاریخ نگارش نمایشنامه، جنتی عطائی با استناد به اینکه نمایشنامه «رنگ و جلوه زمان آثار ملکم خان» را دارد، مینویسد که این نمایشنامه «اگر کمی قبل از آثار نمایشی ملکم خان نوشته نشده باشد همزمان با آنها تنظیم و تحریر گردیده است». <sup>۸۱</sup> ولی بدون شک این تصور و این احتجاج نمیتواند کوچکترین اعتباری داشته باشد. بهر حال نسخه کتابخانه ملی تبریز تاریخ نوشتن نمایشنامه را «شهر

جمادی الاول سنه ۱۳۱۰ «قیدکده و در نسخه اصل، این تاریخ ۱۸ شهر ربیع مرجب ۱۳۱۵ آمده است. مسلم است که تاریخ دومی تاریخ تحریر نمایشنامه است ولی آیا تاریخ اولی تاریخ تالیف آن است؟ در پاسخ این سوال فهرست نویس کتابخانه ملی تبریز مدعی میشود که نسخه موجود در آن کتابخانه «نسخه» خود نویسنده میباشد. بنظر نمیرسد که بتوان این ادعا را بی هیچ قید و شرطی پذیرفت ولی هرچه هست این نمایشنامه در سال ۱۳۱۰، هجری قمری در دسترس خواهندگان بوده است.

تذکر این نکته نیز لازم است که این نمایشنامه نه تنها نمیتوانسته «در شب عید نوروز در قصر سلطنتی» نمایش داده شود بلکه حتی نمیتوانسته است «ثبت یک بازی» اجرا شده باشد زیرا بروی صحنه آوردن مضامینی که در این نمایشنامه هست، و بسویژه حمله صریح آن به شاه وقت، باحتمال قوی باخطر مرگ روپرور میشده است و درست به میندلیل بوده که نویسنده، مانند بسیاری دیگر از نویسندگان آن زمان، از ذکر نام خویش پرهیز کرده نه بدليل فروتنی.

۸۲- حمید محمدزاده این تاریخ را ۱۳۱۰ خوانده است که با ۶ فوریه ۱۸۹۳ میسیحی مطابقت دارد. رجوع به صفحه ۴۴ آذرآبیجان ث ث رعلم‌آکادمیه سینم خبرلری. نمره ۱، ۱۹۶۶، یاکو، مقاله «كتاب کریم شیرهای» (ترکی).

داران نابلد با شخصیت ناشناس آویخته، آحاد ناس بذكر و افسوسگرفتار، فردی از افراد را یارای گفتار نبود. عاقبت تدبیر شفاعت بدست تقلید این جماعت بود که روزی جمیت تفريح شاهنشاه مبرور ب قالب بازی و اسباب خوانچه بحضور مبارک بردند. از تمثال لنو، مانند بی اعتقدالی های اترال و مستحقظین و محصلین و مستوفیان و مباشران را تمام ظاهر کردند. همان روز از خاصیت این حکمت عملی موکلین منمنع، متهمین معاف، بقایا بخشیده شد.

همنین مؤلف در مورد تقلیدچی های اصفهان میافزاید که این «الوطاط، مناسبان و لطیفه پرداز و بدیهه گو و طریف و بازمه و هر یک در مضاحک مشهور، بنوعی که عباراتشان نوشته شده بود». آنها «با این کسب و کار غالباً عربی و بری از معماهی و مواطله نماز جماعت و مراقب آداب شریعت» اند. ۷۷ رضوانی از لوطنی های معروف این زمان لوطنی جبار اردبیلی، شیخ شیبور، شیخ کرناومانند اینها را نام میربد که هر یک هنر مندانی بنام بوده اند. مثلاً لوطنی جبار که بعد از دریک کارخانه در رباکو نجاری پیشه میکند درساختن شکلک استاد بوده «از حیوانات تقلید میکرده، در رقصهای کمیک و آکروپاسی مهارت داشته، میم اجر امیکرده، آواز میخوانده، قصه های شاد میگفته و به تنها یک کمدی کامل را بازی میکرده است». و با اینکه روپند بازی «در او آخر قرن ۱۸ از میان میرود» او هنوز در بعضی نمایشی های خود بادوام سک

اداره داشت نایب رئیس بوده، نقاره‌چی هارا تاخت اداره داشت و بمناسبت [موقعیت] خود بر دسته‌های مطراب درجه دوم و سوم وغیر دولتی شهر هم ریاست کرده دعاوی آنها را ختم میکرد... چون مرد بذله‌گوی خوشمزه‌ای بود در دربار و خلوات شاه رخنه کرده و دلچک درباری شده بود و کم کم به همه کس لیچار (لچر) میگفت. در بذله‌گوئی‌های خود نمکی داخل میکرد که طرف تعرض واقع نشود... درباریها و سایر رجال هم برای اینکه از زبان او مصنون باشند هر یک به او باجی میدادند».<sup>۷۲</sup>

دوستعلی معیر المالک در مورد تفريحات و نمایش‌های روز سوم عید ضمن اشاره به قوچ بازی، خرس بازی، میمون بازی، بند بازی و کشتی گیری مینویسد: «کریم شیرهای واسمعیل بازار دو مسخره معروف در آن میان حاضر و پرای خنداندن شاه آنچه از پیر استاد بیاد داشتند بکار میرند»<sup>۷۳</sup> و محمدحسن خان اعتمادالسلطنه نیز در یادداشت‌های روزانه خود از کریم شیرهای و نمایش‌نامه انتقادی او که در آن آرتشن آنzman را مسخره کرده چنین یاد میکند: «روز دوشنبه بیست و یک جمادی الاول سال ۱۲۹۹ قمری، بعداز ناهار شاه مارا خواست، وارد باغ شدیم؛ عمله طرب بودند، کریم شیرهای و اتابع او، یعنی مقلدین، تقليد هادرآوردن، کشتی گرفتند. منجمله مشق اطریشی کردند. من بشاه عرض کردم

۷۲- عبدالله مستوفی

۷۳- کریم شیرهای دلچک مشهور، ص ۴۰

متفاوت بازی میکرده است.<sup>۷۴</sup> و یا شیخ شیپور که دلچکی معمم بود بقول همین تویسنده «از فرنگی عالی برخوردار بوده است».<sup>۷۵</sup> زین العابدین مراغه‌ای درباره شیخ شیپور بطنز میگوید «مانند خر عراصر میکند، بقسمی که اگر کسی آواز عراصر اورا بشنود و رویش را نبیند گمان میکند خر واقعی است... تقليد شتر و گوسفندو گر به وسگت را بنوعی در میاورد که... کسی تشخیص اصل را نمیدهد». با اینهمه یادآوری میکنده او «به صدر اعظم و وزراء حرف زشت و فعش میگوید... بالاتر از آن که بحر بد گفتگون از آنها پول میگیرد... و به فقر امیدهد... در نزد همه کس گستاخ است، حتی یک روز شنیدم قبله عالم هم گستاخی کرده ناسازائی گفته بود».<sup>۷۶</sup> اساماعیل بیاز و حاج کاظم ملک [ملک التجار]<sup>۷۷</sup> که در میان مردم شهرتی بسزا یافته بودند... هردو به دربار رفت و آمد داشتند و مورد توجه شخص ناصر الدین شاه بودند.<sup>۷۸</sup> اما در میان لوطنیان قرن نوزدهم از همه مشهورتر و هنرمندتر که نام او در میان عامه مردم همچنان بعنوان هنرمند، یاحدت ذهن و بی باک بجامانده کریم شیرهای معروف است. عبدالله مستوفی مینویسد او «نایب نقاره‌خانه و در حقیقت از طرف رئیس بیوتاتی که این قسمت را تحت

۷۴- رجوع به رضوانی، ص ۱۳۲

۷۵- همانجا، ص ۱۱۸

۷۶- سیاحت‌نامه ابراهیم بیگ، ص ۲۲۱

۷۷- کریم شیرهای دلچک مشهور، ص ۲۸

تصورت کمدی‌پایی کوچک‌سپک *Vaudeville* تغییر شکل بدهد و شاید هم به حد کمدی بمعنای واقعی خود برسد.<sup>۴۹</sup> برای سامزد دقيق میان تماشا، تقلید، کچنگ بازی، بقال بازی و اصطلاحات دیگر کمدی ایرانی، تحول و تبدیل این نام‌ها به یکدیگر و یا تفاوت‌های میان آنها دانسته نیست اما آنچه دانسته است اینست که بقال بازی که ظاهراً آخرین اصطلاح درباره کمدی ایرانی است تکامل تمام اشکالی است که این کمدی در گذشته داشته است. نمایش کمدی ایرانی از قرار معلوم از حرکات و اطوارها و گفتارها و لطفیه‌های یکنفره آغاز شده و به نمایش‌های دونفره و بالآخر چند نفره با ماضایمن مشخص رسیده است.

البته قضاوتو و ارزیابی ایرانشناسان و مسافران فرنگی از آنجاکه تقلید رادر مقایسه مطلق با کمدی اروپائی می‌ستند نمی‌تواند چندان دقیق باشد زیرا راهی را که این کمدی پیموده و شرایطی که در آن رسیدگرده باراه و شرایط تقلید ایرانی بسیار متفاوت است با اینهمه همان سیلر، اعتراض می‌کنند که تماشا «نمونه‌هایی از انتریگ کمیک، مقداری مشاهده و بعضی کیفیات راکه ازو اعقبات اخذشده ارائه می‌کنند».<sup>۵۰</sup> بهر حال بنظر میرسد که اگر بتوان تعزیه رادرام یا تراژدی ایرانی نامیده‌لیلی وجود ندارد که تقلید، کمدی ایرانی نامیده نشود بویژه که این کمدی نه تنها از نظر

نتیجه یک کور خرج‌این‌شده که مقلدین تقلید مشق طرز اطریش می‌کنند.<sup>۷۴</sup> بهر حال کریم با اینکه دلچک در بار ناصر الدین شاه بود «مسخره ملی نیز محسوب می‌شد و همراه دوست هنرمندانش اسماعیل بزار در جشن‌های بزرگ و اعیاد شرکت می‌جست و برای مردم کوچه‌و بازار نمایش‌پایی ترتیب میداد».<sup>۷۵</sup> شهرت کریم در میان مردم نه تنها بمناسبت نمایش‌های ائمه است که برای مردم کوچه‌و بازار میداد بلکه بیشتر به این دلیل بود که اوردنایش‌ها و لطفیه‌های خود را بی‌پرواژی و هنرمندی از اوضاع زمان و رجال بشدت انتقاد می‌کرد؛ داستانهایی که ازاو نقل شده مردم‌دوستی و نفرت اورا از ستم بخوبی نشان میدهد. او آنقدر مورد توجه و علاقه مردم بوده که کمی پس از مرگش مانند ملانصر الدین به سیماهی افسانه‌ای بدل شده و پسا شوخ طبعان گمنام که لطیفه‌ها ساخته و بنام او ثبت کرده‌اند و حتی نمایشنامه‌هایی را نیز به او نسبت داده‌اند.<sup>۷۶</sup>

۷۴. همانجا، ص ۱۸۰

۷۵. همانجا، ص ۳۹

۷۶. حسین نوری‌پیش نمایشنامه‌ای تکپرده‌ای را تعت می‌سوان «نمایشنامه درخواست لقب» بنام کریم شیره‌ای چاپ کرده‌که در آن لقب دادن‌های دوربار قاجار بشدت مستحب شده است و هنگامیکه شاه بقصد سر برسر گذاشتن کریم شیره‌ای پالانی را یعنوان خلقت به او می‌بخشد او از شاه سپسرا می‌گذراری می‌کنندکه «قبله عالم تنپوش مبارک را یابن چاکر عطا نموده‌اند». رجوع به صفحات ۲۸۸ تا ۳۰۰ کتاب کریم شیره‌ای دلچک مشهور.

اجتماعی دارای پردازی بیشتر از تعزیه بوده است بلکه بشهادت یادداشت‌های مسافران فرنگی حتی در سالهای اول قرن نوزده از نظر مضمون واجرا شکل و شیوه شناخته شده و پروردگاری خاص خود داشته است.

میدانیم که این نوع نمایش در جریان تکامل خود از محدوده تنگ و دنفره بیرون می‌آید و به مرحله یک‌کمدی کامل با پرسنل اصلی متعدد و مضمون واحد میرسد. برای نمونه میتوان همین «تیاتر کریم شیره‌ای» را یادآور شد که دارای چندین پرسنل اصلی است و مضمون آن به‌حال در مسیر واحدی میر میکند.

علوم نیست چرا شخصیت اصلی این نمایشنامه هامعمولاً یک بتال چه تنک‌ماهیه و چه ثروتمند است<sup>۵۱</sup> ولی هرچه هست قطعاً نام بتال‌بازی مانند کچلک بازی از اسم قهرمان اصلی آن گرفته شده است و اساساً بنظر میرسد که اسم‌های مختلف برای نمایش‌های عرب‌وسکی و یا تقلیدها بیشتر از روی قهرمان اصلی داستان، مانند «پهلوان کچل» یا «شاه سلیم» و امثال اینها اتخاذ شده و از نظر نمایشی مقولة‌های جداگانه‌ای نیستند.

۵۱- میرزا آقا تبریزی نویسنده اولین نمایشنامه‌های چهارگانه فارسی در سال ۱۲۸۸ (۱۸۷۱ میلی) در مؤخره کتاب خویش ضمن انتقاد از وضع تجارت و تجار ایرانی خطاب به کریم شیره‌ای مینویسد: «سالی دوازده ماه در مجلس و محافل بازی در من آورند، امساع بتال‌بازی است. آقای کریم شیره‌ای، از بتال‌بیچاره چه میخواهی؟ بیا تاجر بازی در آر و ببین این الواط بچه مطلع‌ها مال مردم رامیغورند.»

به‌حال کمدی ایرانی طبیعاً در تکامل خود نمیتوانست از نظر پرسنل اصلی محدود بماند و با نفوذ فرهنگ و بویژه تأثیر فرنگی قهرمان‌های تازه‌ای به فهرست نام قهرمانان قدیمی افزوده میشدند و حتی برخی از آنها بصورت شخصیت اصلی نمایشنامه در می‌آمدند مانند فکلی که در اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن بیستم جزو شخصیت‌های تئاتریک ناپذیر یک سلسله از نمایش‌هاش و یا حاجی آقا و سیاه که در اکثر نمایش‌ها نقشی اساسی یافته‌ند و بایان ترتیب زمانی رسید که اجزائ ثابت کمدی‌ها حداقل به پنج نفر افزایش یافته که عبارت بودند از حاجی آقا، خانم، نوکر (غلب سیاه)، کنیز و فکلی.

از قرار اعلوم «بعضی نمایش‌های مریبوط به بتال بازی بصورت پانтомیم اجرا می‌شده»<sup>۳۳</sup> ولی اکثریت آنها با کلام و گفتار همراه بوده‌اند. درین کمدی، برخلاف تعزیه که گفتارها مشخص بود و حتی بازیگران از روی بیاض‌های خود نقش خود را بازگو میکردند، هیچگونه نمایشنامه نوشته‌ای وجود نداشت. یکی از ایران‌شناسان میگوید «در تمثاشا نه مقرر اتی وجود دارد و نه شرط و قراری؛ این یک بدیهیه گوینی است که تابع هوش و ذوق بازیگر است... و چون تمثاچیان اینگونه نمایش‌ها معمولاً مردم عامی هستند بازیگران بازبانی مبتدل، اکننه از بازی لغات و شوخیهای

رکیک با آنها سخن میگویند.<sup>۵۴</sup> اما بنظر میرسد که در این مورد سخن رضوانی به حقیقت نزدیکتر باشد که میگوید: «سپرست نمایش یک موضوع کلی میداد و هنر پیشگان بروی این طرح هر طور دلشان میغواست میریدند و میدوختند»<sup>۵۵</sup> و آزاد بودند که هرچه و هر کار به ذهن شان میرسد بگویند و بگنند. باین ترتیب «بازی هنر پیشگان هم قراردادی بود و هم اختیاری»<sup>۵۶</sup> و «برای اینکه نمایش دربرا بدر تماشچیان بامرفتیت مواجه شود بامذاق آنان تطبیق داده میشد».<sup>۵۷</sup> اجرای نمایش در عین حال مناسب با امکانات صورت میگرفت. رضوانی مینوشت: «در این نمایش دکور وجود ندارد؛ قالیچه‌ای او بین خته بجای پرده و دکور هردو بکار میرود. نمایش بر روی سکویاتختی به ارتفاع چند سانتیمتر بر گزار میشود، حتی گاه از تخت و قالی نیز خبری نیست و هنرمندان در اطاقی لخت و در یک صحنه خیالی بازی میکنند. به گریم و لباس پسیار کم توجه میشود و یک ریش از پنهان یاموی بز که هنرپیشه‌ها بصورت میچسبانند رضای خاطر کامل تماشچیان را تأمین میکند». باین ترتیب «نمایش میتواند در هر موقع و در هر جا جریان یابد».<sup>۵۸</sup>

با اینهمه از اوایل نیمه دوم قرن نوزدهم در اثر آشنائی با تأثر اروپائی، ایران نیز دارای تماشاخانه پیش‌رفته و

<sup>۵۴</sup> - دوکمده ترکی، ص XXXIII - مجید رضوانی، ص ۱۱۱

<sup>۵۵</sup> - همانجا، ص ۱۰۹ - همانجا، ص ۱۱۴

<sup>۵۶</sup> - همانجا، ص ۱۱۰ و ۱۰۹

نظم و ترتیبی بیشتر شد و در جریان مبارزه با انکار و عناصر کهنه تکامل یافت. در تالار نمایش دارالفنون، با همۀ مخالفت ملایان، بطور خصوصی «نمایش‌های داده میشدن که تنها شاه و خانواده سلطنتی در آن حضور میبایستند» واز جمله «یکی از نمایشنامه‌های مولیر بنام گزارش مردم گریز را بعرض نمایش» گذاشتند.<sup>۵۹</sup> اما «در قفقاز ایرانیانی که در آنجا ساکن بودند [و آزادی عمل پیشتری داشتند] یک تأثر مدرن بوجود آوردند. آنها گروه‌هایی سازمان دادند و نمایشنامه‌های را که به زندگی عمومی و تاریخ ایران مریوط میشدند، مانند کاواه آهنگر، نادرشاه افشار آغامحمدخان قاجار وغیره بازی میکردند».<sup>۶۰</sup>

در داخل ایران تأثر هنری از دoso «با تأثر پوپولر در آمیخت و از این آمیزه تأثر مدرن ایرانی بوجود آمد که بازی بعضی هنرپیشه‌ها و موضوع بعضی نمایشنامه‌ها [وحتی صحنه آرائی‌ها] همچنان تا دیرزمانی خصوصیات تأثر پوپولر را در خود حفظ کرد».<sup>۶۱</sup> از یک طرف تکیه دولت باراه دادن نمو نهای درام غیر مذهبی که مشخصاتی از درام فرنگی را نیز بعارتی میگرفت میدانی برای نفوذ این نوع نمایش در تعزیه بازگرد و از سوی دیگر برخی لوطنی‌ها میکوشیدند که تقلیدهای خود را از نظر صحنه و مضامون به تأثر فرنگی تزدیک سازند کما یعنیکه گفته میشود کریم

شیرهای کمدی‌هایی مانند «دللک مازندرانی»، «یکزن و سه‌مرد» و مانند اینهارا، که ظاهراً تقليیدهایی تحت تأثیر کمدی‌های فرنگی بوده‌اند بوجود آورده است.<sup>۶۲</sup>

گفته‌اند که اینگونه نمایشها بیشتر بخاطر تفریح تماشچیان بوجود آمده‌که همیشه بر حسب‌ذوق و سلیمانی بالطیفه‌هایی ظریف و غلب رکیک و یا طنزها و هزلها همراه بوده‌ویا بازیگران تقليید تیپ‌های اجتماعی و یا شهرستانی را بصورتی مسخره در می‌آورده‌اند ولی اندک اندک نمایشنامه‌های کمدی ایرانی به نقد تند اجتماعی و سیاسی تبدیل شده است.

میرزا حسین خان پسر محمدابراهیم خان تحولیدار در «چتر افایی اصفهان» که سال ۱۸۷۶ (اوآخر ربیع‌الآخر ۱۲۹۴ ه. ق.) تالیف یافته در توصیف «لوطی‌های سرخوانچه استاد بقال» مینویسد: «حکماء قدیم بقال بازی را بنای بر مصالح چند اختراع نموده‌اند؛ ظاهراً این بازی را در عیش‌ها اسباب طرب و ضحك قرارداده‌اند و باطن‌نمایید فواید بسیاری است در سیاست‌مدن...»<sup>۶۳</sup> مبنای بازی مزبور در آن بوده که اعمال ناشایسته از هر کس به شهر ر رسید علی وجوه‌الاقبیح بتمثال‌لغو و اقوال‌اشعن تقليید آنها نماید که قبایح راجم‌جسم و در نظرها مشهود و محسوس گشته باز راه دفع فاسد به افسد منحر فین را من فعل سازند».<sup>۶۴</sup>

۶۲ - رجوع به بیهقی، ص ۱۷۸

۶۳ - صفحه ۸۶ چتر افایی اصفهان

۶۴ - همانجا، ص ۸۷

در این نمایش‌ها ملاهای ریائی، حاجی‌آقاها طعام و مال مردم‌خور، مالداران و گاه هم صاحبان مناصب و قدرت بسخره گرفته می‌شدند. از فساد عمومی و خلقيات مردم و قشرهای مختلف اجتماعی نیز انتقاد می‌شد.

به‌حال، اگر تقليید حتی در آغاز صرفاً هم باخاطر تفریح خاطر ولذت‌جوئی بوجود آمده باشد هنرمندان که در محیط پسته و ستم‌زده نمی‌توانستند نظرات انتقادی خود را صریحاً بیان کنند از پوشش تقليید و لطیفه استفاده کردند و برای نقد معایب و بقول بعضی‌ها تهذیب جامعه از آن سلاحی ساختند. بقول بیضائی‌دیگر «اینجاشو خی و مضحکه اغلب و سیله‌ای طریف برای تلطیف‌زندگانی نیست، بعکس... و سیله‌ایست کینه‌جوابانه بر علیه لحظه‌های ثابت و ساکن و راک و تلخ و سرپوشی است برای انتقادها و نیشخندهای تند و زخت و حتی گاهی مستجهن»<sup>۶۵</sup>

### کریم شیرهای

شک نیست که نقد هنرمندانه مفاسد اجتماعی و بويژه بسخره گرفتن رفتارهای مقامات قدرت و نظامهای موجود حکومتی استعدادی خاص لازم‌دارد که فقط از عبده هنرمندان واقعی برمی‌آید. در تاریخ گذشته ایران چنین استعدادهایی را فراوان بیتوان سراغ کرد، اما از اواسط قرن ۱۹ بعده که تضادهای درون‌جامعه تشدید می‌شود و بويژه نفوذ فرهنگی

اروپائی، آگاهان و پیشتر از جامعه ایران را بادیده دنیا ی  
تازه‌ای آشنا میکند، تعداد این هنرمندان افزایش میباشد که  
در پایتخت و سایر شهرستانها نقش خود را با هنرمندی و  
جسارتی خاص انجام میداده اند.

حاج زین‌العابدین مراغه‌ای در اوخر قرن نوزده بطنز  
مینوشت که در ایران «مسخره و هذیان گوی... خیلی هستند»،  
از مطریان و رقصان هم خیلی هستند ته سقون و موقشن‌سر  
نژدامرا و وزراء پیش‌فتدارد. تماماً مشاهه‌الله تسبیت خانی و  
معتمدی دارند.<sup>۶۶</sup> امام‌مریزا حسین تغییل‌دار «اینگو نه الواط»  
را «آینه مقبحات مردم» میخواهد که از آنها فایده‌های بزرگ  
بظهور رسیده و «در بسیاری از موارد مهمات بزرگ از لطایف  
این جماعت صورت پذیرشده است». این نویسنده از جمله  
حاده‌های رادر اصفهان بیاد می‌آورد که هنگام «تشریف  
فرمائی» موکب همایون شاهنشاه غفران‌پناه «روی داده  
است. در این زمان «معبرها و قراولخانه‌های شهر جمیعاً  
چاتمه س باز یا مستحقظ، از خان‌ها تنگ میخواستند و از  
اعیان و ملاها مقصیر، از ساکنین بلده و هدات سیوروسات از  
مالکین و عمال شهر و بلوکات هشتادهزار سومان بتایای  
لاوصول سنت. ملاهای بلد بنام، اکابر و ارکان متهم،  
اعیان و اشراف مخوف، الواط خونخوار، مفسدین مخفی،  
کسبه و زارعین مستأصل، سلطان زمان در غضب، ... برات-

۶۶- حاج زین‌العابدین مراغه‌ای، سیاحت‌نامه ابراهیم‌بیگ، نشر  
اندیشه، تهران، ۱۳۵۳ شمسی، ص ۲۲۰

داران تابلد باشخاص ناشناس آویخته، آحاد ناس بذکر  
واننساگرفتار، فردی از افراد را یارای گفتار نبود. عاقبت  
تدبیر شفاعت بدست تقلید این جماعت بود که روزی چهت  
تفريح شاهنشاه میبور ربقال‌بازی و اسباب خوانچه بحضور  
مبارک بردند. از مثال لغو، مانند بی اعتدالی‌های اتراء و  
مستحفظین و محصلین و مستوفیان و مبشران را تمام ظاهر  
کردند. همان‌روز از خاصیت این حکمت عملی مولکین منمنع،  
متهمن معاف، بقایا بخشیده شد.

همین مؤلف در مورد تقلیدی‌چی‌های اصفهان می‌افزاید  
که این «الواط، مناسبان و لطیفه پرداز و بدیهه‌گو و ظریف  
و یازده و هر یک در مرضاحک مشهور، بنوعی که عبار اشنان  
نوشتی بود». آنها «با این کسب و کار غالب عربی و بری  
از معاراضی و مواطن نماز جماعت و مرائب آداب شریعت» اند.<sup>۷۷</sup>  
روضوانی از لوطی‌های معروف این زمان لوطی جبار  
اردبیلی، شیخ شیپور، شیخ کرناوی مانند اینها را نام میبرد  
که هر یک هنرمندانی بنام بوده‌اند. مثلاً لوطی جبار که بعد از  
دریک کارخانه در باکو نجاری پیشه میکند در ساختن شکل  
استاد بوده «از حیوانات تقلید میکرده، در رقصهای کمیک  
و آکرو باسی مهارت داشته، میم اجر امیکرده، آواز مینحوانده،  
قصه‌های شاد میگفت» و به تنهایی یک کمدی کامل را بازی  
میکرده است. و با اینکه رو بند بازی «در اوخر قرن ۱۸ از  
میان میروده» او هنوز در بعضی نمایش‌های خود پادشاهی

اداره داشت نایب رئیس بوده، نقاره‌چی هار احتتاداره داشت و بمناسبت [موقعیت] خود پرسته‌های مطروب درجه دوم و سوم و غیر دولتی شهر هم ریاست کرده دعاوی آنها را ختم میکرد... چون مرد بدله گوی خوشمزه‌ای بود در دربار و خلوت شاه رخنه کرده و دلچک درباری شده بود و کم کم به همه کس لیچار (لچر) میگفت. در بدله گوئی‌های خود نمکی داخل میکرد که طرف تعریض واقع نشود... درباریها و سایر رجال هم برای اینکه از زبان او مصون باشند هر یک به او باجی میدانند.<sup>۷۲</sup>

دوستعلی معیرالممالک در مورد تفريحات و نمایشنامه‌ای روز سوم عید ضمن اشاره به قوچ بازی، خرس بازی، میمون بازی، بندبازی و کشتی گیری مینویسد: «کریم شیره‌ای و اسماعیل بزار دو مسخره معرف در آن میان حاضر و برای خنداندن شاه آنچه از پیر استاد بیاد داشتند بکار میرند»<sup>۷۳</sup> و محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه نیز در یادداشت‌های روزانه خود از کریم شیره‌ای و نمایشنامه انتقاد او که در آن آرتش آن‌زمان را مسخره کرده چنین یاد میکند: «روز دوشنبه بیست و یک جمادی الاول سال ۱۲۹۹ قمری، بعداز ناهار شاه مارا خواست، وارد یاغ شدیم؛ عمله طرب بودند، کریم شیره‌ای و اتباع او، یعنی مقلدین، تقليیدهادرآوردن، کشتی گرفتند. منجمله مشق اطریشی کردند. من شاه عرض کردم

۷۲- عبدالله مستوفی  
۷۳- کریم شیره‌ای دلچک مشهور، ص ۴۰

۴۴/ تیاتر کریم شیره‌ای  
متفاوت بازی میکرده است.<sup>۷۴</sup> و یاشیخ شیپور که دلچکی معمم بود بقول همین نویسنده «از فرنگی عالی برخوردار بوده است».<sup>۷۵</sup> زین العابدین مراغه‌ای درباره شیخ شیپور بخط میگوید «مانند خر عراعر میکند، بقصی که اگر کسی آواز عراعر اورا بشنود و رویش را نبیند گمان میکند خر واقعی است... تقليیدشتر و گوسفنده‌گر به وسگر اربابنوعی ذرمیاورد که... کسی تشخیص اصل را نمیدهد». بالای همه یادآوری میکند که او «به صدر اعظم و وزراء حرف زشت و فحش میگوید... بالاتر از آن که بحرف بدگفتن آنها بول میگیرد... و به فقر امیدهد... در نزد همه کس گستاخ است، حتی یک روز شنیدم بقبله عالم هم گستاخی کرده ناسرزائی گفته بود...»<sup>۷۶</sup> «اسماعیل بزار و حاج کاظم ملک [ملک التجار] که در میان مردم شمرتی بسزا یافته بودند... هردو به دربار رفت و آمد داشتند و مورود توجه شخص ناصر الدین شاه بودند»<sup>۷۷</sup> اما در میان لوطنیان قرن نوزدهم از همه مشهورتر و هنرمندتر که نام او در میان عame مردم همچنان بعنوان هنرمند، باحدت ذهن و بی‌باق بجامانده کریم شیره‌ای معروف است. عبدالله مستوفی مینویسد او «نایب نقاره‌خانه و در حقیقت از طرف رئیس بیویاتی که این قسمت را تحت

۷۴- رجوع به رضوانی، ص ۱۳۲

۷۵- همانجا.

۷۶- سیاحت‌نامه ابراهیم بیگ، ص ۲۲۱

۷۷- کریم شیره‌ای دلچک مشهور، ص ۲۸۱

نتیجه یک کرور خرج این‌شده که مقلدین تقلید مشق طرز  
اطریش میکنند.<sup>۷۴</sup>

بهرحال کریم پایانکه دلچک در بار ناصر الدین شاه بود  
«مسخره» ملى نیز محسوب میشد و همراه دوست هنرمندانش  
اسماعیل بزار در جشن‌های بزرگ و اعیاد شرکت میجست و  
برای مردم کوچه و بازار نمایش‌پایی ترتیب میداد.<sup>۷۵</sup> شهرت  
کریم در میان مردم نه تنها بمناسبت نمایش‌هائی است که  
برای مردم کوچه و بازار میداد بلکه بیشتر به‌این دلیل بود  
که اودرن نمایش‌ها ولطیفه‌های خودبا بی‌پرواژی و هنرمندی  
از اوضاع زمان و رجال بشدت انتقاد میکرد؛ داستان‌هائی  
که ازاو نقل شده مردم دوستی و نفرت اورا ازست بخوبی  
نشان میدهد. او آنقدر مورد توجه و علاقه مردم بوده که  
کمی پس از مرگش مانند ملا ناصر الدین به سیماقی افسانه‌ای  
بدل شده و بسا شوخ طبعان گنمان که لطیفه‌ها ساخته و  
بنام او ثبت کرده‌اند و حتی نمایش‌نامه‌هائی را نیز به او  
نسبت داده‌اند.<sup>۷۶</sup>

۷۴ - مانجا، ص ۱۸۰

۷۵ - مانجا، ص ۳۹

۷۶ - حسین نوری‌پاش نمایش‌نامه‌ای تک‌پرده‌ای را تحت عنوان  
«نمایشناهه در خواست لقب»، بنام کریم شیره‌ای چاپ کرده که دران لقب  
دادن‌های دربار قاجار بشدت مسخره‌شده است و هنگامیکه شاه بقدس  
سر پرس‌گذاشتن کریم شیره‌ای پالانی را بعنوان خلخت به او می‌پندشد او  
از شاه‌سیار سیماگواری میکندکه «قبله عالم تن پوش میارک رایاين  
چاکر عطا نموده‌اند». رجوع به صفحات ۲۸۸ تا ۳۰۰ کتاب کریم شیره‌ای  
دلچک مشبور.

کریم شیره‌ای علاوه بر این، در لحظه تاریخی معینی که  
میزیسته امکان یافته بعنوان یکی از تلفیق‌کنندگان «تقلید»  
و «کمدی» نقش‌خودرا در تکامل کمدی ایرانی بازی کند.  
نمایشنامه «منسوب به کریم شیره‌ای» که بقول نویسنده‌اش  
ـ شرحی از بدیختی و مجملی از زبونی و سخنی اهالی ایران  
است و «در لباس قصه و طرز تیاتر فرنگیان» تنظیم شده خود  
گواه روشنی است که حتی «دانشوران» ایران نیز نقش و  
عنوان انتقادگر سیاسی بی‌پروا و همچنین بیان‌کننده‌تقلید  
بطرز تیاتر فرنگی را درخورشان او میدانسته‌اند.

### نمایشنامه کریم شیره‌ای

از قرار معلوم انتشار این نمایشنامه برای نخستین بار  
در سال ۱۳۲۲ بوسیله امیر معز در مجله «هولیوود» آغاز  
میشود که بعلت عدم انتشار مجله ناقص میماند. جنتی عطائی  
که این اطلاع رامیده‌دمینو یسد که نمایشنامه نامبرده «برای  
اولین بار در سال ۱۳۱۷ بوسیله آقای سیدعلی نصر رئیس  
و استاد هنرستان هنر پیشگی بما معرفی شده است»<sup>۷۷</sup> اما  
بدون شک غیر از دونفر نامبرده بسیاری کسان سال‌ها پیش از  
این‌ان از وجود نمایشنامه «منسوب به کریم شیره‌ای» باخبر  
بوده‌اند و نسخه‌هائی از آن‌حتی در سال‌های اول قرن چهاردهم  
هجری قمری دست بدست میگشته است. چنانکه علاوه بر

نسخه‌ای که در اختیار فکری امیرمعز بوده و ظاهر آباده امریکا  
فرستاده شده ماازدونسخه‌دیگر نیز خبرداریم: یکی نسخه‌ای  
که مورداستفاده ماست و در انتیتیو آثارخطی که که لیدزه  
وابسته به فرهنگستان علوم جسمی و سوسیالیستی گرجستان  
ضبط است و دیگری نسخه‌ای که در کتابخانه ملی تبریز موجود  
است.<sup>۷۸</sup>

جنتی عطائی خود نسخه ناقص نمایشنامه را - تامیانه  
مجلس چهارم - در کتاب خویش زیر عنوان «بقال بازی»  
در حضور «چاپ کرده، اما در هیچیک از نسخه‌های مورد  
بحث اشاره‌ای به عنوان «بقال بازی» نشده است. در نسخه‌ما  
نمایشنامه در پنج مجلس و عنوان آن «کتاب منسوب به  
کریم شیرهای» است و نسخه کتابخانه ملی تبریز، عنوان  
«تئاتر کریم شیرهای» دارد. دستاویز این نویسنده پس ای  
گذاشتن عنوان «بقال بازی»، که اسمی عام برای یک رشتہ از  
تقلیدهای است، ظاهراً سخن «استاد هنرستان هنر پیشگی» بوده  
که گفته است «این نمایش که موسوم به بقال بازی است در  
شب عید نوروز در قصر سلطنتی داده میشد».<sup>۷۹</sup>

نویسنده نمایشنامه و تاریخ دقیق آن معلوم نیست. نسخه  
اولی نویسنده آنرا «یکی از رجال» و دومنی، که مورداستفاده  
ماست، «یکی از دانشوران» ذکر کرده و سومی اساساً فاقد

۷۸ - نسخه آکادمی علوم گرجستان ۵۸ صفحه، و نسخه کتابخانه  
ملی تبریز ۴۱+۱۳ صفحه است.

۷۹ - جنتی عطائی، ص ۲۸

هر نوع اشاره‌ای به نویسنده یا تنظیم کننده است. امیهارم  
بیضائی ضمن اشاره به «جستجوی» ابوالقاسم چنتی و  
دیگران برای یافتن نویسنده نمایشنامه، آبپاکی بروی  
دست همه ریخته و اظهار نظر کرده که «بقال بازی فوق  
نویسنده نداشته و تنها ثبت یک بازی فی البداهه بازیگران  
است». <sup>۸۰</sup> روش است که این اظهار نظر قاطع‌ترانه صرف‌آبینی  
بر حدس و تصوری کاملاً غیر مستند است. زیرا ثبت ساده  
یک بازی نمی‌تواند این همه آشفته و نامر بوط باشد و  
نمایشنامه بدون شک نویسنده‌ای داشته که در تنظیم آن تحقیق  
تأثیر تقليدها و نمایش‌های کمدی آن زمان بوده است که در  
عین حال بقول خودش یا کاتب نمایشنامه خواسته آنرا  
«بطرز تیاتر فرنگیان» تنظیم کند. او در عین حال مانند  
بسیاری از نویسنده‌گان آن زمان نام خود را از ترس مجازات  
پنهان داشته است.

اما در مورد تاریخ نگارش نمایشنامه، جنتی عطائی با  
استناد به اینکه نمایشنامه «رنگ و جلوه زمان آثار ملک‌خان»  
را دارد، مینویسد که این نمایشنامه «اگر کمی قبل از آثار  
نمایشی ملک‌خان نوشته نشده باشد همزمان با آنها تنظیم  
و تحریر گردیده است». <sup>۸۱</sup> ولی بدون شک این تصور و این  
احتجاج نمیتواند کوچکترین اعتباری داشته باشد. بهر حال  
نسخه کتابخانه ملی تبریز تاریخ نوشتن نمایشنامه را «شهر

۸۰ - بیضائی، ص ۱۷۷

۸۱ - جنتی عطائی، ص ۲۹

جمادی الاول سنه ۱۳۱۰ «قیدکردہ ودر نسخہ اصل، این تاریخ ۱۸ شهر ربیع مرجب ۱۳۱۵<sup>۸۲</sup> آمدہ است. مسلم است که تاریخ دومی تاریخ تحریر نمایشنامہ است ولی آیا تاریخ اولی تاریخ تالیف آن است؟ در پاسخ این سوال فهرست نویس کتابخانہ ملی تبریز مدعی میشود که نسخه موجود در آن کتابخانه «نسخه» خود نویسنده می‌باشد. بنظر نمی‌رسد که بتوان این ادعا رابی هیچ قید و شرطی پذیرفت ولی هرچه هست این نمایشنامہ در سال ۱۳۱۰، هجری قمری در دسترس خواهندگان بوده است.

تذکر این نکته نیز لازم است که این نمایشنامہ نه تنها نمی‌توانسته «در شب عید نوروز در قصر سلطنتی» نمایش داده شود بلکه حتی توانسته است «ثبت یاک بازی» اجرا شده باشد زیرا بروی صحنه آوردن مضامینی که در این نمایشنامه هست، و بسویه حمله صریح آن به شاه وقت، باحتمال قوی با خطر مرگ روپر و میشده است و درست به همین دلیل بوده که نویسنده، مانند سپیاری دیگر از نویسنده‌گان آن زمان، از ذکر نام خویش پرهیز کرده نه بدلیل فروتنی.

<sup>۸۲</sup> حمید محمدزاده این تاریخ را ۱۳۱۰ خوانده است که با ۶ فوریه ۱۸۹۳ مسیحی مطابقت دارد. رجوع به صفحه ۴۴ علمی‌آکادمیه سینم خبرلری. نمره ۱، ۱۹۶۶، باکو، مقالة «کتاب کریم شیره‌ای» (ترکی).

«تیاتر کریم شیره‌ای» بدون شک نمایشنامه‌ای است که از نظر رعایت اصول فن نمایشنامه نویسی نئائص اساسی دارد. بقول حمید محمدزاده: اولاً «نمایشنامه‌داری مضمون یکدستی نیست»، ثانیاً «بسیاری از پرسنونژهای که در پرده اول شرکت دارند در پرده‌های دیگر شرکت ندارند و سر توشت آنان معلوم نمی‌شود»، ثالثاً «پرده پنجم هیچ پیوستگی با پرده چهارم ندارد، این پرده به شرح احوال قوام‌الدوله، که نامش در پرده چهارم آمده، طبق اصول روایت اختصاص داده شده است». <sup>۸۳</sup> در حقیقت نه فقط پرده پنجم بلکه پرده چهارم نیز صرفاً به معرفی و توصیف عده‌ای از رجال پرداخته و هیچ نوع انتریگ در اماتیک ندارد و اگر تمامی آنهم حذف شود بهیچوجه لطمہ‌ای به جریان داستان وارد نمی‌آورد. بعلاوه نمایشنامه اساساً پایان شخصی نداردو نمیتوان آنرا یک داستان تمام و کمال خواند؛ زیرا نویسنده در وسط سخنان یکی از پرسنونژهای بر نمایشنامه اش نقطه ختم میگذارد. گذشته از اینها در این نمایشنامه صحنه‌هایی وجود دارد که با سخنان رکیک و حرکات جلف و اداو اصول‌های سبک آنرا بصورت یک تقلید روحوضی درمی‌آورد. اصولاً میتوان پذیرفت که بعضی تقلیدهای آن

آید، مرحله انتقال از تقلید ایرانی به کمدی نگی با همه ناپنخگی‌ها و عدم مهارت‌ها. البته در مقایسه با نمایشنامه‌های آخوندزاده، تیاتر کریم شیره‌ای را میتوان کامی به عقب خواند ولی اگر توجه کنیم که حتی میرزا آقا تبریزی نیز، که مستقیماً تحت تأثیر آخوندزاده نمایشنامه نوشته، دچار لغزش‌های عمدۀ فنی و هنری بوده است میتوان نقایص نمایشنامه نامبرده را قابل توجیه و تحمل پذیرد. این تاریخ تئاتر ایران جائی برای آن بازگرد.

#### مح兜یات نمایشنامه

نویسنده «تیاتر کریم شیره‌ای» خود نمایشنامه خویش را «شرحی از بدینختی و مجملی از زیبونی و سختی اهالی ایران»<sup>۸۷</sup> میخواهد. اما این بدینختی و سختی بنحو مشخص چیست؟ به خود نمایشنامه باز گردید:

«در روز عید تولک شاه بیست هزار چراغ شمع کافوری در عمارت [دیوانخانه] روشن است. در حالیکه] در اغلب خانه‌های رعیت این پادشاه صاحب عیدیک روشنائی نه... از یک طرف اریاب طرب در کنار دریاچه مشغول نواختن تارو تنبک و کمانچه و سنتور و دایره... از این طرف از میان شهر صدای ناله زنان بیوه و یتیمهای صغیر و آهقرها

<sup>۸۷</sup> اگر نسخه تبریز را ملاک قرار دهیم «شرحی از بدینختی اهالی ایران و مجملی از سختی و زیبونی این ممالک ویران».

زمان آلمام پخش عدۀ نویسنده بوده‌اند. در ارزشیابی این نمایشنامه، جنتی عطایی در جائی میتویسد: «مزیت این نمایشنامه بر سایر تأثیرهای هم تغییر و همعصر خود اینست که مهاجر تفلیس واستانبول نیست و در تهران بوجود آمده است»!<sup>۸۸</sup> و در جائی دیگر از این هم فراتر می‌ورد و ضمن تغطیۀ نمایشنامه‌های آخوندزاده و میرزا آقا تبریزی بعنوان «اقتباس ناقص از آثار مغرب‌زمین» اظهار عقیده می‌کند که آنها «نمیتوان... جزء آثار خالص ایرانی بحساب آورده و در عرض نمایشنامه کریم شیره‌ای را نخستین و مهمترین اثر آنزمان» می‌خواند.<sup>۸۹</sup> اما این هر دو داوری نادرست است زیرا اولاً نمایشنامه‌های میرزا آقا تبریزی در تهران نوشته شده ندر استانبول، ثانیاً در دوران استبداد قاجاری بسیاری از آثار ادبی ایران، بعلت وجود اختناق شدید، در خارج از کشور بوجود آمده و این سئله به پیچوچه نتوانسته است در ارزش آنان کاستی پذید آورد. بعلاوه چنانکه میدانیم نخستین نمایشنامه ایرانی را میرزا فتحعلی آخوندزاده و نخستین نمایشنامه فارسی را میرزا آقا تبریزی نوشته است.<sup>۹۰</sup>

با این‌همه «تیاتر کریم شیره‌ای» میتواند در تاریخ نمایشنامه‌نویسی مدرن ایران نشانه‌ای از یک مرحله بشمار

<sup>۸۴</sup> جنتی عطایی، ص ۲۶

<sup>۸۵</sup> مجله پیام نوین، ص ۴۹، شماره ۱۰ سال سوم، تیر ۱۳۴۰

<sup>۸۶</sup> رجوع شود به «چهار تئاتر» نوشته میرزا آقا تبریزی، چاپ تبریز.

به آسمان هفت پیچیده است، بیست کرور اهالی به آهوناله مشغولند».

چوردگی یکی از پرسنل‌های نمایشنامه در نقش یک روستانی حتی ماست رانمی شناسد زیرا بقول خودش «از سال‌گرانی درآمده» و «آنقدر گرسنه» مانده که باد در گوشش پیچیده است.

اما آنچه من بوظ به کارمند دولت یا بقول آنروزی‌ها نوکر است «چیره و علیق بالمره مقلوع، دیناری مواجب نیست، قرض توانانی دهشای از حد گذشته، اسباب و اوضاع همه بفروش و رهن» رفت و همه این کارها زیر عنوان «صرفة جوئی دولت» انجام گرفته است.

نه تنها زنده‌ها، مرده‌ها نیز از دستبرد درمان نیستند. یک حاجی میمیرد و هشتاد هزار تoman پول نقد بجامیگذارد. از این ثروت «ده هزار تoman یکجا و وزیر علوم و تجارت» بر میدارد، «باقی را میرزا عیسی و وزیر برداشت» میکند، «بقدیریک از رک تهران دور زمین دیوار کشیده که مریضخانه بسازد». اما پول را وزیر و معمار و بناآسایر الواط» میخوردند، «حالا مریضخانه سگدان شده است».

حکومت و حکومتمداری نموده ای از هرج و مرچ و بی نظمی است: یک «دللاکزاده پولتیک دان» صدراعظم کشور است که «به تقلب و تزویر مملکت را خراب و رعیت را تمام و امور را مهمل و مختل گذاشته و مردم را از زندگانی انداخته است». «مرسوم مردم را قطع کرده... مردمان بیچاره و نوکر

## ادبیات مشروطه ۴۵

بی پساعت رامعلم و سرگردان گذاشته» و در عرض بتقلید از عثمانی اداره وزارت خانه‌ها سرهم میکند بی‌آنکه عمق و اصالت آنها را داشته باشد. در عدلیه‌اش «مجلس تحقیق محل تمویق» است، در «اطاق استتعلق نطق‌های مباشرین این کار از گرسنگی لال» است، در «اطاق دعاوی ادعای احدی معلوم» نمیگردد.

«هرجاکه سردمدار و خزپوش واپاش و بی‌پا که از طفولیت دزد و حیز بود کلجه نظام و قدره و کله داده اسمش را گذاشته‌اند فوج نظمیه». خلاصه «یک فوج دزد چاکش رانظمیه نام نهاده؛ سربازهای قراولخانه سر راه عابرین را گرفته و آنها را برای تأمین سیوروسات و عرق‌سر تیپ لخت میکنند. احتساب آقسای بیهانه مبارزه با گران‌فروشی و تقلب در مواد غذائی مردم را سرکیسه میکند.

هتر «مولانا دلاکزاده» تنها در ایجاد سازمانهای عربیض و طویل به تقلید از خارجه نیست بلکه سوغات آوردن لغات واصطلاحات بیگانه، مانند «باب عالی» بجای «دربار همایون»، «جزای نقديه» بجای «جریمه» و یا کلماتی مانند نظمیه و ضبطیه و مانند اینها نیز از جمله هنرهای اوست. درزیر لوای چنین صدراعظم و چنین حکومتی «ماشاء الله» نظم است که از درودیوار میریزد. شب خانه‌ها را میبرند و صبح دکان‌ها را میچاپند.

در این زمانه «خدمت و صداقت ننگ و عار است، کدب و خیانت موجب عزت و افتخار» و در این نظام «هرجا که یک

نفر آدم‌دانا و کامل و عاقل و با بصیرت و آگاه‌از‌امور دولتی می‌بینی حکماً به نان شب محتاج و در گوشه افتاده است. در عوض یک مشت دلچک بی‌پدر و مادر که باستفاده از القاب جورو و اجر و ادای شاهزادگان را درمی‌آورند پرخمراد سوارند. «بازار لقب» گرم است و کافی است حرکت‌جلف و سبکی بکنی که شاه را خوش آید تا بدربیافت لقبی مانند «معین‌البکار»، «عقب‌الشعر» یا «دوشاب‌الملک» نائل و از مزایای آن برخودار شوی. مهم نیست که تاجر و تجارتی وجود ندارد در عوض تابخواهید ملک‌التجار و معتمد‌التجار و رئیس‌التجار از سروکله مردم بالا می‌روند.

از خصوصیات «تیاتر کریم شیره‌ای» یکی این است که بسیاری از اشخاص مورد انتقاد از مردم سرشناش و متنفذ وقت هستند مانند سلیمان خان صاحب اختیار رئیس‌ایل افشار، حاج‌کاظم ملک‌التجار یکی از لوتوی‌های مورد علاقه ناصر‌الدین شاه، امین‌القدس یکی از زنهای سوگلی او، اقیدار‌السلطنه عمومی‌شاه و بسیاری دیگر که نامشان صریحاً در نمایشنامه ذکر شده است.

از خصوصیات دیگر این نمایشنامه آن است که نویسنده آن تنبا به انتقاد از نظام حکومتی و صدراعظم و رجال و مستولان کشور اکتفا نمی‌کند بلکه به انتقاد مستقیم از خود ناصر‌الدین شاه نیز مپیه‌دازد. او جشن‌های پرخچی را که به مناسبت تولد شاه و مناسبات دیگر برای این‌دازند مورد انتقاد قرار می‌دهد؛ اعتراض می‌کند که چرا باید

کار شاعران قصیده‌گوئی برای شاه باشد؛ ذکر پدیهای، مانند لخت شدن در موقع حمام رفتن رادر روزنامه شاه، بیاد مسخره می‌گیرد. او از خدا می‌طلبید که «بفریاد اهل ایران برسد» و آنها را ازدست «این پادشاه بوالهوس و عملجات رقصان» او برها ند. او «بدترین دردها» را «بریاست و بزرگی این دودمان تمکین کردن» میداند و سرانجام بادلمدگی خبر میدهد که «گرملک اینست ووراین روزگار من ده ویران دهمت صدهزار».

## مأخذ مقدمه

### یزبان فارسی

- ۱- حسین نوربخش، کریم شیرهای دلچک مشهور دربار ناصرالدین‌شاه، چاپ دوم، کتابخانه سنائی، تهران، ۱۳۴۷.
- ۲- بهرام بیضائی، نمایش در ایران، تهران، ۱۹۶۷.
- ۳- یحیی آرین‌پور، از صبا تا نیما، جلد اول، شرکت سهامی کتابهای جیبی، تهران، ۱۳۵۰.
- ۴- دکتر ابوالقاسم جنتی عطائی، بنیاد نمایش در ایران، تهران، اسفند ۱۳۳۳.
- ۵- حاج زین‌العابدین مراغه‌ای، سیاحتنامه ابراهیم بیگ یا بلای تعصیب او، چاپ دوم، نشر اندیشه، تهران، ۱۳۵۳.
- ۶- میرزا فتحعلی آخوندزاده، مقالات، گردآورنده باقر مؤمنی، انتشارات بامداد، تهران، ۱۳۵۱.
- ۷- حسین مشحون، موسیقی مذهبی در ایران و نقش آن در حفظ و اشاعه موسیقی ملی ایران، انتشارات سازمان جشن هنر، تهران، ۱۳۵۰.

- ۱— Majid Rezvani  
*Le théâtre et la danse en Iran, Maisonneuve et la rose*,  
 Paris, 1962.
- 2— Alphonse Celliere, *Deux Comedies Turques*, Paris,  
 1888.
- 3— Gobineau, *Religions et philosophies dans l'Asie Centrale*, L'édition Gallimard, Paris, 1957.
- ۸— مایل بکتاش— فرج غفاری، تئاتر ایرانی(سه مجلس تعریفی)، انتشارات سازمان جشن هنر، تهران، ۱۳۵۰.
- ۹— فهرست کتابخانه ملی تبریز، جلد اول، کتب خلی اهدائی مرحوم محمد نخبجوانی، تبریز، ۱۳۴۸.
- ۱۰— میرزا حسین خان پسر محمد ابراهیم خان تحویلدار اصفهان، چهارمین اصفهانی اصفهانی جغرافیای طبیعی و انسانی و امارا صنایع شیر، یکوشش دکتر منوچهر متوده، انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، تهران، مرداد ۱۳۴۲.
- ۱۱— عبدالله مستوفی، *شرح زندگانی من، تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه*، جلد اول، از آقا محمدخان تاتر ناصر الدین شاه، چاپ دوم، بسرباله کتابفروشی زوار تهران، کراجی، لاهور.
- ۱۲— مجله پیام نوین، سال سوم، شماره ۱۰، تیر ۱۳۴۰، پژوهان ترکی آذربایجانی
- ۱— حسید محمدزاده، «کتاب کریم شیره‌ای» و ایران ملی در امامتور— گیه‌نین ایلک نمونه‌سی مسئله‌سینه دایر.
- ۲— ا. حقوقدیف، سچیلمش اثرلری، ج ۲، ص ۴۱۶، آذر نشر، باکو ۱۹۷۱

اسامی اجزای مجلس: ۱

شاه  
وزیر حضور  
امین‌الدوله  
یساؤل

دوشاب‌الملک (لقب کریم شیره‌ای) ۲  
چوردگی  
رشکی  
ماستی  
کریم‌خان  
نوروزخان (پرادرزاده قجرآقا) ۳  
باپا خان

کتاب منسوب به کریم شیره‌ای است که شرحی از بدیعتی و  
مجملی از زیوتی و سغتی اهالی ایران، بجهت عبرت و اطلاع  
مطالعه‌کنندگان در لباس قصه و طرز تیاتر فرنگیان، یکی از  
دانشوران ساخته در چند مجلس.

- ۱- پیش از ذکر «اسامی اعضای مجلس» نوشته شده «مجلس اول»
- ۲- در اصل نوشته شده «شیره»
- ۳- منتظر از «قجر آقا» ظاهرآ همان «باپا خان» است که بنظر می‌رسد ریش سفید قجرها است.

## مجلس اول

در بیان وضع عید مولود وسلام عام و مجلس جشن پادشاهی در یوم ششم شهر صفر و شرح بقال بازی در حضور که دو روز قبل از عید مولود در یکی از اطاقهای دیوانخانه، شاه در بالای کرسی نشسته، عملجات خلوت صف کشیده ایستاده‌اند.

به وزیر حضور پس فرداعید مولود است.

بلی تصدقت گردم، آتش بازی و اسباب جشن همه مهیا است. وجهه اهالی ایران خاصه این جان نثاران منتظر جشن و عیش، بشکرانه سلامتی و دوام دولت و عید سعید همایونی بوده، امیدواریم سالهای سال در ظیل رافت و مرحمت اعلیحضرت قدر قدرت اقدس ملوکانه در همین عید سعید بدعاغویی از دیاد عمر و دولت شاهنشاه جمیع مشغول و مفتخر باشیم.

حاضرین حضور با آواز بلند آمین یا رب العالمین.

در بالای کرسی نشسته، دست در سبیل کشیده، به لباس خودنگاه کرده در کمال ممتاز بیفرماید بلی میل مبارک شاه هم پر این است که امسال عید، از سالهای دیگر بهتر شود. حاضر کنید آنچه لازم است، خوب خوب خوب، پاکیزه پاکیزه پاکیزه.

بلی، تصدقت شوم، از تصدق سر مبارک قبله عالم همه امین‌الدوله

چیز حاضر است.

شاه

امین‌الدوله، با سایرین بروید بیرون پنشینید، درست قرار گذاشت و همه‌چاکران درباره سلام‌عام شرفیاب شوند. امین‌الدوله و سایرین بیرون آمد، دریکی از خیابانی‌ها با غشته، بعد از قرار ترتیب اسماً جشن، امالی سلام را سیاهه کرد، میدهدند به یساوی میبرد مردم را خبر میکردند. همه رازروی سیاهه خبر کردند میرسد به کریمانخان و قصر آقا.

کریمانخان

بعداز خواندن سیاحه خطاب به نوروزخان کرده میگردید نوروزخان

بیاو در بدیدرمان را ببین، وضع مارا تماشکن، پس فردا عید مولود شاه است، سلام‌عام خبر کرده‌اند، از حالت نوکر که خبر ندارند، پدر مردم را سوزانیده‌اند، جیره و علیق که بالمره مقطوع، سال‌از نصف گذشته دیناری مواجب نیست.

قرض توانی ده شاهی از حدگذشته، اسباب واوضاع همه بفروش و رهن، بعداز پنجاه سال نوکری یک شمشیر نمانده است که به کسر بسته به سلام برویم، بر فرض اینکه شمشیر هم بوده باشد اسب از کجا بیاوریم، به‌آدمها چه بگوئیم که مواجب نداده‌ایم، ایوای، دادو بیداد.

نوروزخان

داداش، شما پنج شش قبضه شمشیر و دشنه داشتید، بخصوص آن غلاف طلا مال خان آقای مغفور، پس آنها همه چطور شد، قرار نبود آن را گرو و بگذارید یا پفر و شنید.

کریمانخان

خدنا عمرت بدهد، با این نوکری و انصاف دولت خوش. غیرت حالت مانده است یا سباب بجاست؟ همه فروخته شده رفت، شمشیر غلاف طلا را به هزار جان‌کشند نگاه داشته

نوروزخان

کریمانخان

کریمانخان

باباخان

کریمانخان

نوروزخان

کریمانخان

کریمانخان

کر

ثانیاً مواجب و ماهانه چاکر و نوکر رادر وقت معین بقاعده بدون نقص میدهند نه مثل توکه ششمراه و سه ماهه، و حالا ششمراه از سال گذشته دیناری به نوک مواجب نرسیده بلکه مردم نمیدانند مواجب و مرسوم دارند یا خیر از سکه مرسوم رما از راه بدتفصی مقطوع کرده و از روی تقلب بروز هم نمیدهند، پس در آنجاهای قواعد عثمانی چرا جاری نیست؟ ثالثاً در آن دولت وزیر یا صدراعظم بقدیریکه از قوه‌هاش به قلم می‌آید کارها را بصدق و درستی صورت میدهد نه مثل تو که مردمان بیچاره و نوکر بی‌پساعت را مغفل و سرگردان گذاشته از راه حیله و تزویر دوست و دشمن را از هم فرق نمیگذاری. مولانا! پیاده شو با هم برویم؛ این دروغها را تابکی شیوه خود خواهی داشت؛ اگر بخواهی درست بدانی که چقدر حلال زادگی داری ملاحظه کن بین که در دیوانخانه عدیله چه بازی‌ها درآورده و چه شیطان خیالیها<sup>۱</sup> بافتی... بشما بگویم مجلس تحقیق که محفل تعویق بود؛ مجلس جرم و جنایة که همه راجع بخودت بود؛ اطاق استنطاق که نطقهای مباشرین اینکار از گرسنگی لال بود؛ اطاق دعاوی که ادعای مدعی احدي معلوم نگشت؛ اطاق اجراکه خون از دل مدعی و مدعی علیه<sup>۲</sup> جاری بود از معطلی. خلاصه دریک دیوانخانه پنجاه اطاق بطرز عثمانی فرش کرده و تشکیها گسترده و

- ۱- در اصل: خیالها.
- ۲- در اصل: الیه.

پولیتیکدان از وقتی که به مستند وزارت نشسته است چه کار کرده، چه نظم گذاشته است، و چه تفاوت در وضع دولت بهم رسانیده. مگر به تقلب و تزویر مملکت را خراب و رعیت را تمام و امور راسخ می‌نماید و مختل گذاشته و مردم را از زندگانی انداخته است. آخر ببینید چه وانفسا در ایران است.

بابا خان چرا، تفاوت از این بیشتر که مولانا غیرت و تعصب ملت را از دست داده، برخود لازم کرده است که صریحاً از پاس حقوق ایران گرفتی بالمره چشم پوشیده و تقليدو پیروی دیگر مینماید. حق نمک عثمانی را منظور و اصطلاحات آنها را معمول میدارد و هی پی در روزنامه‌ها می‌نویسد: باب عالی، نظامی، ضبطی، جزای نقدی...<sup>۳</sup>

خوب بندۀ خدا! دربار همایون چه عیب دارد، لفظ جریمه چننقسی دارد که باب عالی و جزای نقدی را مصطلح سازی واژ سست عناصری الفاظ مصطلحة خود را متrox داشته بدم دیگران چسبیده‌ای. بقول ملا ... رادیده‌ای کدورا ندیده‌ای. اگر عثمانیها قواعد خوب دارند بسیار خوب قبول داریم، پس همه را مجری کن و به همگی عمل نما، چرا در آنجائیکه صرفه شخص خودت هست رفتار میکنی و در آنجاکه برای نفس نفس نجس خودت مصلحت نیست عمل نمیکنی. آقاجان، در آن دولتی که این قواعد والفاظ تقلیدی تو مجری است درست است، بس سر باز شام و نهار مطبوع میدهند؛ او لا به همه عسکر میدهند نه به یک فوج و دوفوج؛

۱- در اصل: جزاندنی.

## ابیات مشروطه ۶۱

خانعمو، اینها همه از بدیختی اهل ایران است و گننه  
آن سرکردگان و سپهسالاران که آمدند و رفتند و این  
دلاکزاده کجا، های های.

این یکی مزه دارد؛ هر چاکه سردمدار خوشوا پاش بی پاکه  
از طفولیت دزد و حیز بوده کلجه نظام و قدره و کلاه داده،  
اسمش را گذاشت فوج نظمیه. آخر ای بیمروت تاکی از  
برای استعمال لفظ نظمیه و تقلید خالیات اینقدر بدولت  
و بجان و مال مردمان بیچاره ضرر باید زد، یک فوج دزد  
جاکش رانظمیه نام نهاده، بر رعیت مسلط کرد!

الحمد الله از برکت این فوج بعد از این جندها قداره و  
کلاه و نشاندار بخانه فاسقان تشریف مبیرند و جنده بازاها  
شخص بیدا خواهند کرد از دولت مولانا.

خیر آقا، این فوج هم اخراج خواهد شد، من خبر دارم.  
پر پرور یکنفر از آنها آدم بجایی مبیرد سردمدار ها گفتند.  
بانظمیه دعوا شد، دوسه نفر را زخم زدند؛ رسوانی زیاد  
شد؛ حالا پشمیان شده اند، حکما فوج را اخراج خواهند  
کرد. این نظمیه هم میرود پهلوی دیوانخانه عدلیه. حیف  
از قدره ها و دریغ از تفنگها و افسوس از کلاه های نشاندار.  
چه فایده یکنفر نیست بگوید مولا نام اوجب و مرسوم نوکرهای  
قدیم و مردمان بیچاره تعیب را مقطوع میکنی و نمش  
را میگذاری صرف دولت. و این ضرر های دولت هیچ منظور  
نیست. خوب بادم آدم، یک فقره را هم بگویم. آقا جان، این  
آجر های کاشی چه چیز است که در سرکوه ها نصب و در

## نوروزخان

## باباخان آقا

## کریمخان

## باباخان آقا

پرده های فرنگی اویخته چندین نفر از مردمان عزیز و  
محترم کارдан را بکارهای بیمعنی واداشته. هیچ کاری  
نگذشت؛ همان منظور خودرا که محض تقلید بود بجا  
آورده، دولت را متضرر و ملت را حیران و سرگردان  
گذاشت و عاقبت دیدی که کنایت و لیاقت تو آنقدرها نیست  
وقول با فعل یکی نیست، گذاشتی و ورماییدی و در خیال  
بازیچه دیگر افادی. از آنجاییکه پادشاه، بالطبع مایل  
باينگونه بازیچه ها و تماشای پچگاه است تمامی این چرکات  
لغو و ظاهرسازی تو را پسندید و مجرما داشت و این دفعه  
مولانا لقب سپهسالاری گرفت، به! تو کار زمین را نکو  
ساختی که برآسمان نیز پرداختی! شمارا بخدان انصاف  
بدهید به چه استحقاق و به چه شایستگی؟ آن قد و بالای یک وجی  
و آن صورت میمون و عنتری و با آن تمکن و وقار و با آن  
خلوص نیت به [دولت]؟ آخر بکدام یک از این قابلیت ها  
لیاقت داشته است؟... بحق خدا هر کس فی الجمله تمیز و شعور  
داشته باشد و از تواریخ و از حالت ماضی و حالی دولت خارجه  
املاع داشته باشد نیک تصدیق خواهد نمود و درست  
انصاف خواهد داد که از بدو ایجاد عالم و آدم هیچ  
دولت و ملت این چنین خبیط و خطایی نکرده که این منصب  
با جلالت و عظمت را بچینن ناکس نامعقول سراپا حیله  
بدهد که در انتظار خارج و داخل اینگونه تمسخر و ریشخند  
نمایند.

۱- در اصل کلمه ای نزدیک به این کلمه بود ولی خوانده نشد.

درخانه‌ها گذاشت، یک‌خانه را داده و ده‌تای دیگر را نداده.  
اگر این کار معنی داشت چرا تمام نیکتنی؟ آخریک قران  
خریده شده است، بدولت ضرر زدی. برای چه تفہیمه‌د و  
نتبجیده کار میکنی و خسارت بدولت میزند؟ ای حیز،  
ناسلامت پسر دولت تاکی بازی درمی‌آوری؟ وای وای ازین  
تقلبات و سربندیها، خدارحم کند باهالی ایران. وقت  
گذشت، باید برویم عموجان، خدا حافظ.

کریمعان  
بايانخان

مرحتم عالی زیاد، سلام تشییف خواهید برد یاخیر؟  
نه خیر عموجان، اسب کو؟ آدم کو؟ حالت کو؟ خیر، سلام  
[سر] شاه رایخورد، خدا حافظ شما، سایه شما کم میاد.

روز عید هر طور بود گذشت و شب رادر دیوانخانه چراغان کردند و دور  
حیاط و جمیع ماقبای دیوار دیوارکوب زدند و در خیابان‌های باخ اقسام  
اسباب پرچازده و گذاشته شده است از قبیل چار و مردنگی و لاله. تالار  
پیکارچه ازدست چراغ آتش‌گرفت می‌سوزد و باع از روز روشن‌تر. تغییبی  
بیست هزار شمع کافوری در عمارت می‌سوزد ولی در اغلب خانه‌های رعیت  
این پادشاه صاحب عید یک روشنانی نه. از یک طرف ارباب طرب در گنار  
دریاچه مشغول نواختن تار و تنبک و کمانچه و سطلور و دایره و رقصان  
در رقنس و در دویار مبارک پادشاه با چند نفر عملجات بدتر از رقصان  
در عیش و عشرت. اما از این طرف از میان شهر صدای ناله زنان بیوه و  
پیشمه‌ای صنبر و آه فقره به آسمان هفتمن پیچیده است. بیست کرور اهالی  
به آونال مشغولند. درین بنین قبل بارگ شاه به بقالبازی حضور کشیده.  
کریم شیره‌ای رئیس این‌کار است. یک‌کلاه تندی سپیار بلند برس  
گذاشده و یک قبای پاره‌باره پوششیده، بصورت ازد مالیده، از پشم و پوست  
ریش و سبیل درست کرده، سوار الاغ‌بالان درینه سپیار کوچک شده و  
پاهاشین بر روزی زمین می‌رسد. چورزکی و روشکی و سایر عملجات او هر یک  
بصورت‌های عجیب و غریب در جلو و یمین و سار او دایره و کفزنان و  
تصییف‌خوانان یک‌دغمه دور دریاچه بین منوال گردیده و بعد کریم پیاده  
شده می‌آید درس خوانچه که اسباب بقالبازی چیزه شده است می‌نشینند  
و به آواز بلند صدا کرده می‌گوید:

ایخدا بن‌سان یک مشتری حلال‌زاده که هر یک رگ‌وریشه اش  
از یک‌نفر بعمل آمده باشد.  
ن هر دو باهم می‌آیند ای استاد بقال، سلام و علیک، مراج شریف

ارواح نه نهات. یعنی شهریها چطورند؟ خیر آقاجان. معلوم است. شهریها هزار هم بدپاشند باز شهری هستند. سواد اعظم دیده‌اند. ولن روستایی و روستازاده چنان بجانش بدهی همان روستایی است. شما یعن نگاه کنید، این پسره قدری جوان است، باوکار نداشته باشید. هر فرمایش دارید یعن بکنید. خوب باشما حرف میز نم، شما کجایی هستید، منظور شما چه چیز است و چه میخواهید؟ می آید بطرف ماست اشاره میکند اوستاکر بلائی، این چه چیز است؟ اینجا؟

کدام یکی؟

باز اشاره میکند این، این، این.

چشم نداری. نمی بینی.

آدم از سال گرانی درآمده چطور می بیند؟ بمرا گش تو پارسال آنقدر گرسنه مانده‌ام که باد در گوش پیچیده است. کاش باد در گلولیت می‌گرفت، مردکه شنیدن چه دخل دارد بدیدن؛ دو ساعت است معلم کرده‌ای.

آخر میگوییم این چه چیز است؟

امان است. این ماست است.

انگشت زده مینخورد و میگوید هان ماست، یعنی چطور؟ یعنی چطور کدام است. پدر نامرد، ماست است، برادر چیز، هان، فهمیدم ماست است، برادر چیز. استاجان خواری چند؟

کریم  
چوردگی

وعنصر کثیف میگویند و می‌جهند بالای دوش کریم بطوریکه نزدیک است کریم را بیندازند روی زمین...

آی، آی، مردکه چکار میکنی، خنہام کردی. پدر نامرد ها مگر شما بچه آدم نیستید. ببینم چه میگوئید. چرا همچنین میکنید.

میگوید سلام و علیک

خوب، گیرم علیک السلام

حوال شریف

بد نیست، به از پارسال است.

یعنی چطور؟

از آنطرف سرخوانچه آمده زودزود چنگ زده ماست بدمنش میریزد. ای پابا، اینها کی اند. این چه اوضاعی است. با شلاقی که در

دست دارد قایم چند تا سر رشکی می‌زند و او را از سر خوانچه دور میکند. باز چوردگی جفت میزند سر دوش کریم

امان امان، بنشینید مثل بچه آدم ببینم چه میگوئید.

خوب، نشستیم، فرمایش.

باشما کجایی هستید واز کجا آمده‌اید؟

عرض میشود... حقیقت عرض کنم خدمت جتنا بالی

رشکی بازخود را بخوانچه زده دهن را پر میکند.

الله‌اکبر. عجب، مشتریهای حلال زاده گیس نیاوردیم.

میگیرد از هشتسرشکی‌قان میغشارد بطوریکه ماست از دهنش میریزد بیرون.

بنمیخیزد دست رشکی را گرفته می‌آورد و می‌نشاند در گنار و میگوید

پدر نامرد، در راه بتوجهتم در شهر درست راه بربو. این شهریها

قدرتی طور دیگر ند.

کریم

چوردگی

۶۶ / تیاتر کریم شیره‌ای

کریم

تف بریشت و بگور پدرت. مردکه ماست یک خروار میشود؟

مگر هیزم میغیری؟

پوردنی

پخدا درست میگوید، باید هیچوقت با آدم نوکیسه و

نایجیب معامله نکرد.

کریم

آقاجان اسم شریف شما چه چیز است؟

پوردنی

میغواهی چه کنی؟

کریم

مینوام به ک... مینویسم.

پوردنی

ک... خر

کریم

تف بریشت با شلاق میزند بسر چوردنی، از آنطرف رشگی کاشه ماست

دا از خوانچه قایبه در میرود. کریم نگران از عقب میرود و میگوید

آباد شوی و لایت! ماشاء الله نظم است که از در و دیوار

میزند. شب خانها را میبرند صبح دکانها را میچاپند.

اگر فوج نظمیه نبود چه کار میکردند.

پوردنی

از پشت سرمشکی میرود میرسد باو دستش را گرفته میبرد میشناد در

گوش و میگوید آقا رشکی، پدر نامرده دیدی خدا چطور روزی

حلال میرساند. حالا بیاییک کار بکن رفیق، باید عیش کرد،

نان و ماسته هست، منهم دیشب از مادر بچه ها یکقران

دزدیده ام پردار برو یک بطری عرق بگیر بیار بخوریم کیف

پنکیم. دنیا دوروز است.

رشکی

این جور عیش چه مصرف دارد. نه سازی نه صعبیتی نه

رفیقی. بگذار یک قدری پول مول تعصیل کنیم. آنوقت

درست و بقاعده با ساز و صحبت مشغول شویم.

ردگی

برو ای خانه‌خراب، نمی‌بینی دنیا اعتبار ندارد. حاجی میرزا بیک بیچاره مرد، هشتاد هزار تومان پول نقدگذاشت ورفت. دیوانیان همه را بیک بهانه زدند و بردند از آنجمله ده هزار تومان یکجا ازان پول حلال را وزیر علوم و تجارت برداشت از برازی زن خودش شلوار جیرانی [خرید] و عقد را تمام کرد؛ باقی را میرزا عیسی وزیر برداشت بقدر. یک ارک طهران دور زمین را دیوار کشیده که مریض خانه بسازد و دیوار کشیده همانطور مانده است. پول را وزیر و معمار و بنا و سایر الواط خوردند، حلال مریض خانه سگدان شده است. ورنه مرحوم میرزا بیک گدا مانده. آدم شو، عقل داشته باش. برو زود عرق بگیر بیاور. خیلی زود. بچشم. بول را گرفته روانه خانه اورا گرفته بطری عرق را ازدستش میگیرند. رشکی شرمناک برگشته میگوید آقا چوردنی، شما بنن پول دادید رفته عرق بگیرم بیاورم بغيرم عیش کنیم اما نشد.

اما نشد کدام است؟ پدر نامرد تو رفتی عرق بیاری، چطور شد؟

آخر بنن چه بایا، نظم ولايت را ببین آنوقت ایراد بگیر. بعن چه بایا کدام است، نظم ولايت چه چیز است مردکه؟ عرق چطور شد؟ بلکه خودت گرفته خوردی زهر مارکردی. نه به سبیلهای مردانه ات... گوش کن، عرق را گرفته می. آوردم، دم قراولخانه سرکوچه که رسیدم سربازها ریختند، پدر سوتنه ها بطری را گرفته مرا رها کردند.

محی

ردگی

محی

ردگی

محی

پورده‌گی

آن قراولخانه، پگو ببینم.

رشمند

کدام قراولخانه.

رسانید

سیاه دارد.

چورده‌گی

ها، ها، شناختم.

نصرالله سلطان است. با من خیلی رفیق

است. الان برگرد بروپیش او، از قول من سلام برسان پگو

که آدم نقاره‌چی باشی سلام میرساند که آدم من یک بطری

عرق می‌اورده سر بازهای شما گرفته‌اند، بفرمائید بدنه‌ن

مال من است.

رشمند

بسیار خوب، شما اینجا باشید من حالا بر می‌گردم. رفت و برجست

آقا چوردرگی، رفتم. دعای بسیار بلند بشما رساند که

واهه ما باستیپ قرار گذاشته‌ایم عرق خوراکی اوراید همیم

مارا در قراولخانه بگذارند، او قبول کرد، مازاد اینجا

گذاشت. از قضا اشب هم مهمان دار، باید دوسه بطری

دیگر هم دست و پا بکنیم. حالا عرق شما رفت بچنگ آبدار

ستیپ، قشون سلم و تور نمی‌تواند پس بگیرد. این یکی

گذشته است، انشاء‌الله در تلافي این می‌سپارم دیگر قراولها

عرق شما رانگیرند. علی الحساب خواهید بخشید.

چورده‌گی

به به، ولايت را باش، نظم را باش، نظم را ببین، سرتیپ

مستحفظ شمس را نگاه کن، وای ایران وای ایران.

آنوقت روییکد به رشکی آقا نگاه کن. اینکه نشد. باید یکدغمه

[دیگر] پیش استاد بقال رفت و تدبیری کرد. یک خیک روغن

از چنگک او درآورد و عیش درستی کرد.

ادبیات مشروطه ۶۹

بسیار خوب، مگر حلالزادگی مایه می‌غواهد، حالا چه  
باید کرد و چه شیوه باید زد؟

هرچه من می‌گوییم بکن و ببین چهای خواهی دید. تو و ماستی  
تفییر لباس بدھید، رخت نوکریاب بپوشید، منهم این لباس  
را تغییر داده لباس میرزا یانه می‌پوشم خود را شاعر قلم  
میدهم میر و یم در دکان. آنوقت هرچه می‌کنم شما خواهید  
دید. اما باید پیش از وقت کاری کرد که حواس بقال را  
مفتشش کرد تا مقصود بعمل آید.

بسیار خوب. هرچه گوئی و هرچه فرمائی سرنپیچم  
از آنکه مولاتی.

رشمند

رشمند

رشمند

احتساب آقاسی کیست، اطاق جرم و جنایت کجاست، جزای نقديه چه چیز است، از آستر مقدم عرقچین می بردند یعنی چه.

بلی، دلاک و خیاطکه زیاد شد ازین کارها هم زیاد میشود.  
به به، حالا خوب شد، باید از کسب و کار دست برداشت و الفاظ نوکر جدید درآمده را یاد گرفت. کاش سلامت اسلامبول نمی‌رفتی. وای اگر ایران این است که مامی بینیم ازین ممثاماً بسیار حواسی شنید.  
آنوقت چوردکی از پس او میرسد در دکان، رو بکرم استاد بقال، سلام علیک  
باتوجه تمام هردم ازین باغ بسری میرسد. علیک السلام، علیک السلام.

استاد بقال، چه چیز داری بخریم.  
بفضل خدا همه چیز. شما چه چیز خر باشید.

از دولت سیبل مردانه ات همه چیز خر باشیم. خوب حالا یک غلیان چاک کن نفس تازه کنیم آنوقت برویم سر مطلب.  
شما بفرمائید تا من غلیان چاک کنم. کرم از مسایی چوردکی می‌شناسد که از آن رفتهای بردنه ماست هستند. اما نگاه میکند می‌بیند که آنها ریش داشتند و اینها ندارند، آنها لباس نامدقول پوشیده بودند اینها لباس معقولانه پوشیده‌اند. باز مشتبه میشود، غلیان چاک کرده بیدهد دست چوردکی، می‌شنبند پهلوی او میگوید: آقاجان، گستاخی است، اسم شریف سر کار چه چیز است و از کجا تشریف می‌آورید و اراده کجا را دارد.  
بنده بهبهانی هستم. در اصفهان تحصیل کردم و شاعر هستم. قصیده برای عبیدمولود عرض کرده می‌بیرم در حضور

مستی  
کریم

چوردکی  
کریم

کریم

چوردکی

مجلس سیم

چوردکی یک کلاه پوستی بسیار بلند از دو سجا پاره برس میگذارد و یک قبای دارانی بلند و صلدادر سجان قصبه تن میکند و یک جبة ماهوت بسیار مستعمل بدرنگ می‌پوشد و یک زیورچانه شله سوراخ که سفیدی آتش از اکثر سوراخها پیداست با یک چفت کفش ساغری پاشنه بلند برپایش میکند، یک لونه کاغذی بکسر میزند و یک عصا در دست. رشکی را لباس نوکر پا و ماستی را لباس نظمیه می‌پوشاند. در می‌آیند. چوردکی در رشکی می‌ایستند در کنار.

مستی

کریم

مستی

کریم

سی‌آید بدکان استاد بقال آهای، آهای، از جانه کریم میگیرد، گرفته بلند میکند خبردار، هشیار باش.  
از وحشت آی مردکه، چکار میکنی، پدر نامرد چانه مرا از جاکندي، چه خبر است، چه شده است؟

احتساب آقاسی افندیم یساق بیورمشلر که هر کس بسنگ کم چیز بفروشد یا بعاست آب داخل کند یا گران بفروشد بیرون در دیوانخانه عدليه در اطاق جرم و جنایت، آنوقت استنطاق میکنند، اگر کم فروخته باشد از آستر مقدمش عرقچین بر پرده برس میگذارند و یوز آلتین غروش جزای نقديه.

باتوجه بیش زیاد بابا تو دیگر از کجا آمدۀ ای و این زبان کجاست.

پدردار نمیکنند. دولت از بسکه به هر قابل و ناقابل، بالغ و نابالغ لقب بخشی کرده‌دیگر لقب باقی نمانده است. پارسال عید نوروز قصیده ساختم، شاه بسیار پسندید، مرحمت فرموده خواست لقب بدده هرچه گشتم دیدم لقب نمانده است. آخر الامر بمناسبت متأخری عقب الشعرا لقب بر حمث است. دنیا شلوغ است. گوش کن، شاه از اسم بدش می‌آید لقب هر سگ و گربه‌ای که باشد مطلوب است.

آقامیرزا یوشنخان شما درست ملتفت نیستید، باز اینقدرها کریم  
قطعه کتاب نیست.

میرزا یوشنخان بارک الله، من درست ملتفت نیستم؟ باشما شرط می‌بننم اگر جمیع القاب را بدون کسر و نقصان شمردم، دیدید و شنیدید آن یک خیک روغن مال من و اگر ناتمام گفتم آنوقت هرچه از شاه صله گرفتم نصف آن را بشما میدهم.

کریم قبول کردم، دستت را بده بنم اگر سحرخ خود ایستاده‌ای.

میرزا یوشنخان خیر، خاطر جمع‌دار، من مجد‌الملک نیستم که از حرف خود بنگردم و ساعتی هزار حرف بزنم. بسم الله قلم بردار بنویس.

کریم برداشت می‌کوید بفرمائید بنویسم.

میرزا یوشنخان بنویس تواب والاطل السلطان، معتمد‌الدوله، مشیر‌الدوله، عز‌الدوله، عmad‌الدوله، اقبال‌الدوله، مستشار‌الدوله، عمید‌الدوله، معین‌الدوله، متبر‌الدوله، مجد‌الدوله، جلال‌الدوله، سیف‌الدوله، ناصر‌الدوله، رکن‌الدوله، احتشام‌الدوله، اعتضاد‌الدوله، پیاء‌الدوله، صارم‌الدوله، عضد‌الدوله، مظفر‌الدوله، معز‌الدوله، امین‌الدوله، شماع‌الدوله،

همایون بخوانم. اما چون شمار استعارف و نجیب دیدم دور نیست که نصف صله شاه را داده از شما چیز بخواه و سوقات گرفته برای بچه‌ها ببرم.

کریم سایه شما کم نشود. البته آدم نجیب و افتاده همینطور است. اسم شریف سر کار چه چیز است.

چوردگی نام بندۀ یوشنخان، لقب عقب الشعرا.

کریم مستجانه می‌گوید میرزا یوشنخان، عقب الشعرا یعنی چه.

چوردگی بله آقا، بله آقا.

کریم این چطور لقبی است و این چه اسمی است؟

میرزا یوشنخان یعنی چه، تقصیر من چه چیز است؟ مرحوم پدرم اسم مرا میرزا یوشنخان گذاشته بود، تحصیل کرده شاعر شدم.

کریم خوب آقا‌جان، بعداز آنکه شما در اصفهان تحصیل کردید و صاحب خط و سواد و فهم وادرالک شدید مینتواستید اسم خودتان را تغییر پدهید. اسم خود را تغییر ندادید دیگر لقب عقب الشعرا چه چیز است، نمی‌بینی این مردم زمانه اسامی پدرهای خود را تغییر میدهند. مثلًا نصیر‌الدوله بیچاره معلوم نیست پدرش که بوده همینقدر دولت او را آورده است لقب داده وبخدمات بزرگ رجوع کرده حالادر مجالس و محافل با امنیت دولت که می‌نشیتد تکیه کلاهش این است که بارواح‌خان مرحوم. حاضرین مجلس گمان می‌کنند که یقین‌خان مرحوم از خوانین قجریاییکی از خوانین اصیل قدیم ایران است.

میرزا یوشنخان این عهد بازار لقب است. دیگر نگاه به پدردار و غیر

صدیق‌الدوله، آصف‌الدوله، عین‌الدوله، ضباء‌الدوله  
حسام‌الدوله، علاء‌الدوله، ساعد‌الدوله، منبع‌الدوله  
نصرة‌الدوله، نظام‌الدوله، قوام‌الدوله، حاجب‌الدوله  
شهاب‌الدوله، صمام‌الدوله، مبشر‌الدوله، ناظم‌الدوله  
اعتماد‌الدوله، نصر‌الدوله....

کریم ده، اینقدر هم لقب میشود؟ منکه خسته شدم.

میرزا یوشنگان یواش حالا کجا نی، هنوز تلث نشده است، بنویس: حسام-  
السلطنه، احتشام‌السلطنه، سيف‌السلطنه، اعتماد‌السلطنه:  
اعتماد‌السلطنه، شعاع‌السلطنه، مؤتمن‌السلطنه، غلفر-  
السلطنه، معتمد‌السلطنه، بهاء‌السلطنه، ناظم‌السلطنه،  
نظام‌السلطنه، نظم‌السلطنه، صارم‌السلطنه، ...

کریم این صارم‌السلطنه کیست، کجا نیست؟ ما نشنیده بودیم.

میرزا یوشنگان این صارم‌السلطنه سلیمان‌خان نام است از اهل طالش،  
بسیار مردکه بی عرضه و پیغیز است، حالا مجال اینکه  
شرح حال او را بگوییم ندارم، میخواهم زودتر لقبها تمام  
شده بروم، وقت سلام میگذرد، همینقدر شاعر در وصف او  
گفته هیچ فرمیدی ای سلیمان‌خان صارم‌السلطنه شدی‌زو و دی  
من خیال‌که آدمی هستی چون بدیدم عجب‌گهی بودی  
های‌های، عجب تعریفی‌کردی، چگونه شدکه لقب باو  
داده‌اند، چه خدمتی کرده، کدام فتحی ازو سرزده؟

میرزا یوشنگان بایا اول بشما گفتم بهر قابل و ناقابل لقب داده‌اند دیگر  
لقب پیدا نمیشود، حالا بنویس که وقت تنگی است. امین-  
السلطان، عزیز‌السلطان، مؤتمن‌السلطان، کاتب‌السلطان،

### کریم

بابا خفه شدم، از برای رضای خدا دیگر نمیخواهم، شرط  
برای روغن بود، بردار ببر شرت را ازسر من کم کن، بازی  
درآورده؟

میرزا یوشنگان بجان عنیزت من تازه میغواهم گرم شوم، دوتا خیک هم

بهی دست بر نمیدارم، من زحمت کشیده کار کرده‌ام،

بخیالت چه میرسد. تو بعیری نمیشود. بنویس، زودباش.

شکوه‌السلطنه، قمر‌السلطنه، اختر‌السلطنه، فروغ‌السلطنه،

ندیم‌السلطنه، نیز‌السلطنه، سوره‌السلطنه، ائیس‌السلطنه،

ضباء‌السلطنه، افتخار‌السلطنه، تاج‌الدوله، عصمت‌الدوله،

عزه‌الدوله، اعفه‌الدوله، فخر‌الملوک، عزیز-

الملوک، عزیز‌الدوله، بدر‌الدوله، بدر‌السلطنه، اختر‌الدوله،

عنديب‌الدوله، شمس‌الدوله، ائیس‌الدوله، ائیس‌الملوک،

امین اقدس.

کریم

آباد شوی ولايت، اینقدرهم که صاحب لقب است بی نام و

نشان چقدر خواهد بود. بابا ولم کن، اینطور هم شوخی  
میشود؟

میرزاوشغان شوخی کدام است؟ از حد آنطرف است، لقب‌های بامزه در عقب است، گوش کن بنویس: صدرالعلماء، سلطان-  
الذکرین، فخرالذکرین، رئیسالذکرین، ملک التجار،  
معین التجار، صدرالتجار، نظامالعلماء، امانالذکرین،  
رئیسالتجار، معتمدالتجار، سلطانالعلماء، امنالذکرین،  
شرفالذکرین، مشیرالتجار، نظامالتجار، نایبالصدر،  
امینالعلماء، فخرالعلماء، شمسالعلماء، شمسالعالی،  
ادیبالعلماء، شریفالعلماء، سیفالعلماء.

کریم

قریان نهاد بر روی دولت پدرنامه، اینمه ملک و معتمد

ورئیس باکدام تاجر و کدام تجارت؟ بروشازاده عبدالعظیم  
بین خدا از دست تاجر و روشکته به تنگ آمده، دیگر  
شاهزاده عبدالعظیم جا نیست.

میرزاوشغان

نگاه کن، حرف توی حرف نیار، اگر آسمان رفتی، در قعر

زمین بر روی دست بر نمیدارم تا القاب را تمام نکنم، بنویس.  
حالکه روز است امشب هم دست از تو بر نمیدارم تا القاب  
را بال تمام ننویسی.

کریم

این چه گمی بودکه خوردم و چه سوالی بودکه کردم، خدایا

این چه بازیست، بگو.

میرزاوشغان محققالملک، امینالوزرا، امینحضور، امین خلوت، امین  
لشگر، امین نظام، امینديوان، نایبالوزاره، معینالوزاره،

## ادبیات مشروطه / ۷۷

بدایع‌نگار، وقایع‌نگار، معتمدالشگر، اعتمادالشگر، اعتماد  
نظام، معینالبکاء.

کریم عجب، عجب ثم العجب، ای بابا، امان و مروت، ولم کن  
دیگر، معینالبکاء کیست؟

میرزاوشغان واله دیگر من خودنم خجالت میکشم عرض کنم. این معین-  
البکاء میرزاشقی تعزیه‌گردان است.

کریم دو دستی بر سرش میزند ایوای، ایوای، کار لقب باین جا  
کشیده است. تف! بريش آنکس که دیگر آرزوی لقب بکند.

میرزاوشغان اگر بگويم نشان و حمايل سرهنگی هم دارد چه خواهی گفت.  
کریم میگويم خاک برسر سرهنگها و سرتیپها که در دولت لقب

ونشان و حمايل افتخار دارند.

میرزاوشغان لقب اهل نظام که بیشتر از همه اینهاست پیشکش شما،  
دولقب راهم گوش بدھید دیگر آزارت نمیکنم.

کریم عجب کن افتاده‌ایم، خفه شو بگو خلاصم کن.  
میرزاوشغان فندق‌الملک، فندق‌العلماء.

کریم حالا دیگر از دین در رفتم، مردکه ولم کن، بحق خدا خود  
را میکشم. فندق‌العلماء کدام است؟

میرزاوشغان از محالت دستها را بر روی چشمش کذاشت میگوید گوش‌به، آن یکی،  
آن یکی، آن یکی میرزا الملک.

کریم چطور چطور، دولت با این همه‌گه کاری یک میرزا دارد؟  
مردکه اقا بگو غایط‌السلطنه، شاش‌الدوله، مقعد‌الملک،

گوز‌الدوله، ریح‌السلطنه، چس‌الملک. دراینجا شاه میخندند:

هاهاها، اشاره میکند یکدانه جل تازی را میگذارند در میان بوقبه  
میاورند پیش کریم میگذارند. کریم خیال میکند که واقعاً خلعت است.  
در کمال شادی بوقبه را باز میکند. چشمش به جل تازی میافتد. چند  
برنیدار و بلند بیگوید: به به، تن پوش تن پوش مبارک است،  
حق تیغ شاهرا برا کنند. آنوقت جل را بدوش انداخته پیش می‌آید  
عرض میکند قربانت شوم، تصدقت گردم، خلعت رسید،  
استدعای لقب دارم.

شاه  
کریم

چه لقب، چه لقب، خودت پیداکن میدهیم، میدهیم.  
تصدقت شوم، اسم من کریم شیرهای است، بمناسبت دوشاب  
الملک خوب است.

شاه

هاهاها، خیلی خوب، خیلی خوب، اگر تقلید و شرح  
حالات عملة خلوت رادرست تشریح کردی همین لقب مرحمت  
میشود.

کریم سرفود آورده برمیگردد

## مجلس چهارم

آفکریم دوشاب‌الملک می‌آید دست میرزا بیوشخان را گرفت میشاده بیگوید:  
دوشاب‌الملک رفیق هرزگی بس است. بیاقداری از پلتیک صحبت پداریم.  
میرزا بیوشخان خوب بگو ببینم چه میگوئی.  
دوشاب‌الملک رفیق تو از کارهای پلتیک استحضار داری. سبب این چه  
چیز است که امین‌حضور و امین‌شورا و خان‌محقق، منشی  
حضور، مشکوكة‌الملک، قوام‌الدوله این قسم ترقی کرده‌اند؛  
دیگر ان از قبیل مهدیخان و جبارخان با وجود اینکه ازو لیمه‌دی  
خدمت میکنند تابحال سی سال است چندان مشهور و صاحب  
اعتبار نشده‌اند؟

میرزا بیوشخان اگرچه درین زمان راستی و درستی و راست‌گوئی ضرر  
دارد و مردم را دشمن میکند ولی پنهان بخدا، آنچه میدانم  
میگویم. هرچه بادا باد. امام‌مین‌شورا را پرسیدی که پاشاخان  
باشد، این شخص ازوا ایل دولت دیدکه مزه و مزاج درمزاج  
همایونی بیشتر و بهتر از همه قسم جلوه‌گر و درکار است  
لهذا جهت تقرب سلطان مضمون‌گوئی و مزاج‌جوانی پیش  
گرفت. در هرجا سخنان مضحك و حرفهای خنده‌آور شنید  
و دید همه را ضبط کرده فردای آنروز برسبیل حکایت در

در هر دولت لقب پخدمت بددهند

در دولت ما لقب برای عقب است.

دوشاب‌الملک فضیلت آخوند صاحب معلوم شد و سرشنسته مراتب ترقی در خدمت مفهوم گردید، ترا بخدا از منشی حضور مشکوکه  
الملک بگو که خوب میگوینی.

میرزا یوشنگان آمدیم بر سر معلومات منشی حضور. اماحالات منشی حضور:  
این جوان اگر چه ظاهراً با آن لباس‌ای قطروجلف و پیراهن  
و گردن بند وزلمهای پاشته نغواب فرنگی مآب است ولی  
باطلنا صداقت و امانت محض است وسی، یا اینهمه که گزانه  
عامره داخل میشود و بجهاهرات دولتی دست میزند هر گز  
دیده نشده که دانه‌ای حیف و میل بشود و افراط و تفریط نماید.  
شاعر در مدد او گفت:۱

منشی حضور شاه ایرانست این

عاری و بری زعیب و نقصان است این

آدم نشده باین صفت پاک و درست

یکدانه الماس بر لیان است این

دوشاب‌الملک ای پدر نامرد نگر نفهمیدم یعنی کشک. باری مشکوکه  
الملک چه بوده است؟

میرزا یوشنگان اما آقای مشکوکه‌الملک، ایشانهم چون دیدند که جمیع  
خلوتیان طرق لوطنی گری را پیشه کرده‌اند راه دیگری در  
رسوخ ذات همایون نمانده است تقدس رسیانی برخوبیست،  
آن مؤمن مزور سجاده را دام و سبجه را دانه قرار داد، در

۱- نسخه چنی عطانی تا اینجاست.

حضور مبارک عرض کرده شاهرا بختنه و قمهقهه انداخت،  
هر قمهقهه پنجه‌تمان انعام خنده گرفت تاینکه پول و اعتبار  
بهم رسانیده کارش بالا گرفت و ملقب بامین شورا شد که  
همان بودکه دیدی. اما آقائلی که او ضاعرا چنین دید و  
مشاهده کرد خواست بالادست امین‌شورا برخیزد چه کرد؟  
آنقدر مراتب شوخی را شرح و بسط داد و پایه لودگی را  
بالاتر نهاد که کار از حرفزدن و سخن گفتن در گذشته  
پهربزگی و گوزیدن کشید، واین مراتب اینکه مستمع صاحب  
سخن را برس کار آورد چنان‌جسور و ماهر گشت که بی معابا  
نذر می‌بست که چرا غرا در میان مردم‌نگی گذاشته از بالا  
چنان میگوزید که چرا غرا خاموش میکرد و بهتر از آن بارها  
دوچفت پا از اینطرف نهر آب می‌جست و در وسط نهر پشت  
سرهم گوز میداد و از انتراف آب می‌افتاد. گاهی برای ترقی  
و تقرب بحضرت سلطان آقائلی را لخت می‌نمودند و در میان  
دریاچه آب‌می‌انداختند و رسیمانی بر سر نفس اومی بستند<sup>۱</sup>  
و یک سریسمان را عملجات خلوت بdest گرفته دور دریاچه  
با آهنگ تصنیف تکان میدادند. آقائلی در هر تکان یک بست  
و خیز کرده گوزی میداد و بعد تکان میره به طاس‌می انداخت  
تاینکه از دولت آن گوزهای پر زور ملقب بامین‌حضور شد.

شاعر گوید:

این شاه زبس مایل لهو و لعب است  
کاندر ملکش هزار صاحب لقب است

۱- در اصل: می‌بندند.

از امور دولتی می بینی حکماً بنان شب محتاج و در گوش افتاده است، هرگز اولیای دولت ملتفت او نیستند بلکه تا ازدست برآید در خرابی او میگوشتند؛ تواهل داشش و فضلی همین گناهات بس. چنانکه کرات به تجربه رسیده است که هر کس هر قدر کمال و معرفت و صنعت و هنردارد بالمضاعف مغلوب و پریشان روزگار است. بحق خداکه امروز خدمت و صداقت سایه ننگ و عار است، کذب و خیانت و خلاف موجب عزت و اعتبار. حالا بیا معلومات خان محقق و تدفیقات دولت ایران را بدان تا دق از دلت ببرون رود. این جوان معقول را محقق میگویند زیرا که حرفهمای بیمعنی لاطیل هر یک از عملجات سلطنتی را بیک طور تأویل نامربوط و چفناک میدهد. مثلاً می پرسند مناره چرا گرد و بلند است میگوید برای اینکه بخواهند پنهان کنند بتوانند در یک چاهی پنهان نمایند. می پرسند چرا مرغ گاهی یکپا می ایستد میگوید اگر هر دو پا را بردارد خواهد افتاد. میگویند چرا بدنه مؤذن در وقت گفتن اذان دست بگوشش میگذارد میگوید هرگاه بدنه تازه این صدایش ببرون نمی آید. خصوصاً این مضمونها که تازه این اوقات از خودش اختراع کرده است بازار لودگی و مسخرگی را رواج داده؛ مثلاً میگوید اگر گفتید غلیان، میگویند غلیان، را رواج داده؛ میگوید ترازو بکوت زیرا که هر دورا میکشند. میگوید اگر گفتید چراغ، میگویند چراغ، میگوید هیزم بکوت بمناسبت اینکه هردو میسوزند. میگوید اگر گفتید عنقا،

کمین صید دلمهای ساده لوحان نشست، هزار فقیر و یتیم و بیچاره را بی کلاه کرده هرچه وجه تصدق با اسم فقیر و یتیم گرفت بهمیکس نداد و سرمایه ساخت؛ با وجود این نماز را با عمامه میگذارد، روزی هزار دفعه ورد میخواند، در هر چائیکه میدید صرفه خودش هست استخاره را خوب می آورد. خدازان خرقه بیزار است بالا

که صدبت باشدش در آستینی

دوشاب‌الملک بابا این را دیگر نگو، مردکه مشکوکه‌الملک است. میرزا یوشنگان ای عوام، مشکوکه‌الملک، یعنی چراغ ملک است، چراغی راکه امین حضور در میان مردنگی با گوزی خاموش کنده چه مشکوکاتی و چه چراغی!

دوشاب‌الملک خدا بفریاد اهل ایران برسد با این پادشاه بوالمهوس و عملجات رقصان. باری این خان محقق به چه بازی روی کار آمد ماست:

میرزا یوشنگان درست گوش‌کن بشنو و بدان که در هر دولتی و تدبیر در کارها و پولیکی در هر جاییکه مردمان مستعد و یاقابلیت و با جوهر انتخاب کرده تربیت داده با نواع اقسام علوم و آداب می آموزند که در حین ضرورت بکار دولت بخورند و مشکلات را حل نمایند و کار از پیش بروند تا اینکه ملت ترقی کند و دولت قوت و قدرت پیدا نماید. افسوس که این مطلب در ایران برخلاف واقع شده است و عادات بر عکس جاری است؛ در هر جا که یکنفر آدم دانا و کامل و عاقل و با بصیرت و آگاه

۱- در اصل همینطور است، مفهوم شد.

میگویند عنقا، میگوید مواجب بکوت زیرا که این هردو اسم دارند و رسم ندارند. وقتی ازاو پرسیدند که اظهار بدیهی یعنی چه میگوید فقرات روزنامه شاه که می نویسند لخت شدیم رفتیم حمام، معلوم است آدم بالباس بمیان حمام نمیرود. دیگر اینکه بخط خودش نوشته است، صبح از خواب برخواستیم و رخت پوشیدیم؛ معلوم است آدم که از خواب برخواست لخت نمی نشیشد ولغت بجایی نمیرود، لابد رخت میپوشد. خلاصه از صبح تابشام همین لاطایل‌ها را فن خود قرارداده است، جفنگ میگوید و همیشه حاضر حضور و انعام میگیرد و خلعت بهای مببرد و هر نام بروط که میگوید مطبوع و مقبول است. درین صورت دولت چنین آدمهای کاردان رامیگذارد بجبارخان بیچاره تقرب میدهد که همچیک ازین ناممقولات را بلد نیست و نمیتواند لوگی کند و مردم را بخنداند؟

دوشاب‌الملک صد هزار حیرت و حسرت که بیست کرور خلق ایران در دست اینگونه الواط او باش گرفتار و بدترین دردها بریاست و بزرگی این دودمان تمکین کردن است. وای ایران و بیچاره ایران. خوب، از هنرهای قوم‌الدوله بشمارید تا بدآن ایشان چه خدمت کرده است باین پایه رسیده است.

### مجلس پنجم

میرزا بوشنگان اما قوام‌الدوله زیدشانه، باید مجاری حالات و سیک خدمات اورا مشروحا بگوییم که وزراء عظام و سرداران کرام و نوکران جان‌نشاران و چاکران خدمتکاران به رذالت و بی اعتباری و غلطکاری این دولت بیشتر و بهتر امیدوار باشند<sup>۱</sup> و از صداقت و دیانت کناره گیرند و نیک بدانند که در این عهد خدمت بصداقت چه قدر دارد و خیانت و رذالت چه ثمر. باری این روزها بخارج و داخل و غریب و بومی و دانی و عالی از شرق تامغرب بر احادی مخفی و مستور نیست که این شخص بزرگوار بقدر سی‌هزار نفر قشون و لشکر و نوکر دولت ایران را از خبائث ولجاجت درسفر مرو با توپ و توپخانه و قورخانه وغیره و جمیع مهمات عسکریه را بادوکرور مال و دولت چنان دست بسته به طایفه ترکمان داد و ننگی بر ایران نهاده که تا صفحه محشر شرح داستان و تفصیل این بیان در قلم تاریخ‌نویسان و اسرای ایران که در ترکمان ماندند خواهد ماند و حالا عوض این خدمت

که در دیوان و دولت کرده‌اند متصدی و چوہ گمرک خانه‌ای  
جمعیع ممالک محروسه نموده‌اند که نصف تهران را بزور  
پول خریده و عمارت‌عالیه و باغات باصفا و حمام‌های متعدد  
و دکاکین و کاروانسراهای کثیره ساخته اینقدر بدولت و  
مکنت خود افزوده است که زبان از تقریر و قلم از تحریر  
عاجز است و قصر خورنق تجربیش براین مطلب شاهد است.  
عجبیتر اینکه سه سال و چوہ گمرک خانه‌ها را فروکشیده و  
مبلغ ششصد هزار تومان از دیوان‌الضیف هم گرفت. نمی—  
دانم پس چرا خیرخواهان دولت و حساداران مملکت در اینجا  
صرفه دولت را نمی‌جویند و خیرخواهان ملت سخن نمی—  
گویند که قوام‌الدوله، یعنی شداد ثانی، بعد از خیانت عظیم  
بدولت و ملت نصف مکنت ایران را تصاحب نموده اسباب  
تجمل بجهت خود فراهم آورده. کجا هستند سلاطین با عدل  
و داد، وزرای باکفایت و سرداران با غیرت و شجاعت و بزرگان  
با حمیت ملت؟ سر از قبر بیرون آورند ببینند ایران ویران  
و پریشان و بی‌سامان شده، نگاه کنند و این صدراعظم بازیها  
را یاد بگیرند.

گر ملک این است و وراین روزگار  
من ده ویران دهمت صد هزار

### تمام شد کتاب کریم‌شیره

بتاریخ ۱۸ شهر ربیع مرجب ۱۳۱۵

۱- در پایان نسخه کتابخانه ملی تبریز تاریخ تحریر باین ترتیب نوشته  
شده: «در تاریخ ۱۲ شهر ربیع الاول ۱۳۱۵ رقم اولی و در ۱۴ ربیع الاول  
۱۳۲۲ رقم ثانی تحریر شد».

## کتابهای

### ادبیات مشروطه

زیر نظر و باحواسی باقر مؤمنی

- ۱ - کتاب احمد
- ۲ - مسائل المحسنين
- ۳ - عروس و داماد
- ۴ - کریم شیرهای
- ۵ - یاک گلمه
- ۶ - هفتاد و دو ملت
- ۷ - تمثیلات
- ۸ - سیاحتنامه ابراهیم بیک
- ۹ - مقالات آخوندزاده
- ۱۰ - طبایع الاستبداد
- ۱۱ - الحمار يحمل اسفار
- ۱۲ - چهارتیاتر



نشر سپیده

نمایه نسبت کتابخانه ملی ۱۴۳-۱۸-۱/۶/۵۷

۷۵ ریال

مرکز پخش تهران : انتشارات ارس — شاهرضا ، خیابان فروردین  
مرکز پخش شهرستان: انتشارات لوح — شاهرضا ، خیابان فروردین